

وَمَا أَرَىٰ مِنَ الْأَلْبَعُودِ وَاللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُمُ الَّذِينَ يَخِفُّونَ
لَهُ الْيَمَّةُ وَالْحَمْدُ

کتاب مستطاب حکمت آموز بهر شیخ و شاگرد

شرح حکم عطار الهی

تالیف مزین

ذیجہ السالکین عمدة العاقبین محی السننہ حاجی البدیع حضرت مولانا شرف
خواجہ حاجی حافظ محمد حسن صاحب مجتہدی دامت برکاتہم اجمعین
سجادہ نشین درگاہ شہ سائینداو ضلع جید آباد (سندھ)

بتصحیح تام

جانب مولانا مولوی مجید حاجی حافظ خواجہ محمد شمس صاحب دہلی

بسعوی و انصرام

در دفتر حکیم ابوالرایز معراج الدین احمد نقشبندی عفی عنہ

مطبع الفقینہ بکندک پریس حال بازار نمبر ۱۳۵۴
۱۳۵۴ھ

رب العالمین

یا فتاح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وتمت در این شهر

شرح حکم فارسی

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على افضل البشر
صاحب قاب قوسين ادادته صلى الله عليه وعلى آله واصحابه
البررة التقى اما بعد برضا مآثر برادران اسلام عمونا واثوان الطريقة خصوصاً مخفى
مباد که کتاب مستطاب حکم تصنیف منیف شیخ العارفين امام محققین ابوالفضل
تاج الدین احمد بن محمد بن عبدالکریم بن عطاء الله اسکندری نورالله ضریحی در علم توحید معالمة
العبد مع ربہ از بهترین کتب معشفه این فن شریف و لب لباب و عطر گلاب آن است
با وجود اختصار عبارات رفعت مبانی و کثرت معانی و اشارات و اشکات و اشارات
عالیات آل خالص از حیطة تحریر است در لغت عربی بر این شرح متعدده در تحریر آمده اند
فقیر محمد حسن مجددی در ۱۳۳۲ هـ یک هزار و سه صد و چهل و دو شرف مطالعه بعض شرح
آن کتاب یافت هوسى در دل گذشت که اگر بر عبارات تشریحیه حکم شرحی بلغة فارسی در
تحریر آید هر آئینه براس عوام طالبان حق زیاده تر مفید خواهد بود که فهمیدن عبارات
عربی در این ایام بر طبایع اکثر عوام شاق است با وجود قلت استعداد علمی و کثرت
عوائق لازمی توکلأ علی فضلہ العظیم تاریخ غرة ماه ربيع الاول سنہ مذکوره در تحریر شرح
فارسی با مراعات اختصار شروع افتاد و باید دانست که چون با ابوالهوسان را غرضی کبر

معانی کلام عارفان بقدر طاقت و استعداد خود است قهر دریا اگر از مر و اید پر است
 اما غواص بمقدار نصیب خود از آن حصه برمی آورد پس التزام استیفاء معانی کلام
 عارفان چون منی دور از کار را بهیچ گونه نمی زیدد اما بحکم مالا یدرک کلا لا یترک کلا بصفا
 مزجاة خود را بدید ناظرین میکند اگر صواب یا بند نمته تعالی و اگر خطا بنیند فمن نفسی
 وانا اشروع فی المقصود و هو الغفور الودود - قوله من علامات الاعتماد علی العمل
 نقصان الرجاء عند وجود الزلل یعنی ان نشانه های اعتماد بر عمل خود یکی این
 است که امید و رجاء که بدرگاه پروردگار قبل از وقوع گناه بود آن امید بعد از وقوع
 گناه رو بمقصود آورد - زیرا که اعتماد عارفان بر عمل نیک خود نیست و اعتماد را لائق
 و تعالی نمیدانند اگر چه اعمال صالحه باشند و خود را در تحت قضا و قدر و تعالی بجهور
 دانسته اند از طاعات نشنودند از ترک آن محزون می شوند و خود را بجلی باد تعالی سپرده
 اند هر که در وقت وقوع وند لتی رجاءش کم گشت علامته آن است که او تکیه بر اعمال
 کرده است و این بهم یک و سیسه ایست از وسائس شیطانی رسالکال را زیر آن
 خوف و رجاء و بازو اند برائے مرد مسلم و آن هر دو باید که بهم برابر باشند هر دو بجا اعتدال
 باشند که نه خوف منضی بیاس گردد و نه رجاء منخریپه تهنک شود و رجاء بسبب اعمال
 نیک است بلکه محض بسبب فضل او تعالی اجلشانه است و آنکه بسبب وقوع گناه
 رجاءش کم شود معلوم است که رجاء او بسبب اعمال خود بود که نقصان عمل بسبب از
 رجاء گشت شیطان مردود خوف را که یک بازوئے اسلام است بسبب ارتکاب گناه
 شکست و رجاء را که بازوئے دوم اسلام است بسبب ناامیدی شکست اللهم اغفنا
 من مکایا شیطان بفضلك یا رحمان - قوله امرادتك التجرد مع اقامه
 الله ایاک فی الاسباب من الشهوة الخفیة و امرادتك الاسباب مع
 اقامه الله ایاک فی التجرد انخطا عن الهمة العلیة یعنی اراده

تو مرتبہائی و قطع اسباب را با وجود آنکه حق تعالیٰ کار ہائے ترا موقوف بر اسباب کردہ
 باشند این از قبیل شہوۃ نفسانیہ مخفیہ است و ارادہ تو مر اسباب را با وجود اینکه کار ہائے
 ترا و تعالیٰ پے توسط اسباب میسر میکنند زیر آمدن است از مرتبہ ہمت علیہ مقصود
 حضرت شیخ در این معرفت اینکہ بندہ را بجز اذعان و تسلیم دیگر چہیے نشاید شیطان ^{لعین}
 بسا اوقات بصورت ناصح پیش آمدہ منتہین را گوید کہ تا بہ کے گرفتار سبب باشی
 نمی بینی کہ فلان و فلان ترک اسباب کردہ بخدا رسیدہ اند و او را فریقینہ ترک اسباب
 یا بہ اعتراض قلبی بر مالک خود میرساند و بہیں صورت نصیح نزد مجردین پیش آمدہ میگوید
 کہ عالم عالم اسباب است انبیا و اولیاد طلب سبب بودند تو کہ اسباب گذشتہ
 خلاف روش بزرگان میکنی پس او را فریقینہ از تجربہ با اسباب میکشند یا بہ اعتراض قلبی بہ
 خالق خود او را گمراہ میکند۔ پدال اے عزیز کہ اوقاتے حسب حکمت بالغہ خود مخلوق
 خود را بہ دو نوع آفریدہ است نوعیت کہ کار ہائے او را موقوف بر اسباب ظاہری
 نمودہ است بغیر استعمال آل اسباب کارش مطلق و مہمل است نوعیت کہ کار ہائے
 او را بغیر توسط اسباب حل میکند قصہ حبیب عجمی و حسن بصری رضی اللہ عنہما و عبور
 حبیب پے توسط کشتی و عبور حسن در کشتی مشہور است حضرت شیخ میفرماید ہر نوعیکہ
 ترا آفریدگار تو بآں نوع مقرر کردہ است طریق عبودیت امضا بر ہماں تقدیر خالق خود
 است و ارادہ خلاف آن نمودن خلاف بندگی و عبودیت است زیرا کہ بندہ را با ارادہ
 خود چہ کار لازم کہ بر ارادہ پروردگار خود قائم باشد دریں جا کسی گمان نہ برد کہ نوعی کہ
 کار ہائے او بغیر توسط اسباب میسر می شوند بہتر از نوع دیگر خواهند بود زیرا کہ بہتر ہی
 بندہ بحسب قرب در گاہ مقدس الہی است جلشانہ و آل وابستہ این و آل نیست
 آنچہ محض تفضل و انعام است بسا کسانیکہ وابستہ اسباب اند تقرب او بہ درگاہ
 زیادہ ازالہ آنکہ مجر و انند و بسا مجر دانند کہ تقرب او شان زیادہ از وابستگان

اسباب انذک فضل اللہ یوتیک من یشاء اما ین قدر ہست کہ وابستگان اسباب شطر
 استقامت بر قدم انبیا اند علیہم الصلوٰت والتسلیمات و مجرد ان مستقیم الاحوال بر قدم
 اولیا اند و نشان بین المرتبتین اسے عزیز یا وجود تعلقات اسباب استقامت نہایت
 شکل سعادتند ماں باشد کہ تعلقات شئی مسبب پر آنگنگی احوال نشود و ہمیں است چہا
 اکبر و ہمیں است مرتباً اولوالعزمی و ہمیں است راہ بندگی کہ با وجود ممانعت و مداخلت اسباب
 استقامت را کار فرماید کار مردانین این است از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم منقول
 است کہ فرمودند شیببتنی ہود و الو اقعہ یعنی ضعیف و ناتواں و پیر مرد و کمر اسورہ
 ہود و واقعہ مفسران می نویسند کہ در سورہ واقعہ اہوال و احوال قیامتہ بالاسنیفا مذکورند و
 در سورہ ہود کریمہ فاستقم کما امرت و وجود مبارک اس سرور دنیا و دین را علیہ الصلوٰۃ
 والتسلیم ضعیف و ناتواں ساخت اسے عزیز از اینجا احوال خود را قیاس گیر و علوی استقامتہ
 بکدام لیاقت ترا متراہست سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم انما استقامت می کا بد از خوف
 این امر طویل القدر ترسان و لرزان است اهدانا الصراط المستقیم کہ قلب فاضل
 بصدق دل از خداے خود بخواہ شاید کہ بدرجہ اجابت رسد این کار دولت است کمون تا کمر اسد
 قوله سوابق الہم لا یخرق اسوار اسر لاقدار یعنی توفیق ہمت ہائے عالی نمی
 تواند شکافت قلعہ محکم تقدیر نیردانی را۔ ہم جمع ہمت است قال اینکه طائفہ مرتاضین
 توجہ قلبی بہت تمام برائے جریان بعض امور از خیر و شر میکنند و اثر آن در بعض مواظف
 می شود و سحر و آسیب چشم ہم از اس قبیل است حضرت شیخ پیش از بیان تدبیر اس مقولہ
 آورد کہ این ہم و سحر و غیرہ اس وقت موثر می افتند کہ موافق تقدیر آیند و نہ ازال بیچ اثر
 نمی تواند شد پس چونکہ اس چیز با بلا موافقت تقدیر بیکار اند تدبیر بندہ برائے بہتری خود
 بغیر موافقت تقدیر چہ می توان کرد بندہ بیچارہ بکدام درد بازو قلعہ ہائے مقدرات پروردگار
 را میتواند شکست این قلعہ را ہم سنگ منجذیق تقدیر او میتواند بر ہم زدن لا یمحل

عطا یا الملك الامط یا کا مثل مشهور است در بخارزمی است مخفی و آن اینکه بر اعمال
 نیک خود تکیه کردن نباید و بر همت خود مغرور شدن ابلیسی است که خاتمه ستور است و تقدیر
 او تعالی در حقیقت نامعلوم اگر او را شقی نوشته بود تدبیر با اعمال صالحه آن تقدیر مبدل نمیکرد
 آری بحکم او تعالی تقدیر ازل مبدل میتواند شد قصه شیطان لعین که هفت هزار سال در
 تحت سایه عرش بندگی بجا آورد و هیچ نوع عبادت باقی نماند که او بجا نیاورد و اما شکر
 تقدیر غالب آمد و او را شقی ازل و مطرودا بد ساخت شیخ ملا معین هروی در امر الفاتحه
 نوشته است که روزی فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه ابلیس را بر دروازه حرم مدینه
 مطهره دید که استاده است بازویش محکم گرفت گفت اے کم بخت اینجا چه کار داری و
 ترا باین مکان چه مناسبت گفت بگذار اے ابن الخطاب و بگذر من هفت هزار سال
 در تحت عرش سجده خالق یگانه کردم و جزا و رانپرستیدم بیک نافرانی مطرود و مخذول
 هشتم و تو بر پنج سجده خود مغرور می شوی تا دیر و زتر امیدیم که در پیش بت سجده میکردی
 و حال مرا گرفته عمر در گریه افتاد و او از دستش رهایی یافت یارب اگر گنہ روی زمین کردستم
 لطف تو امید است که گیردستم گفتمی که بروز عجز دستت گیرم عاجز تر ازین خواه که

اکنون هشتم - قوله - ارح نفسك من التذابیر فما قام به غیرك عنك لا
 تقوم به لنفسك یعنی آرام کن خود را از تذابیر معاش زیرا که آن مقدار تکفل و
 تدبیر که رب تعالی برائے حصول معاش تو بر ذمه کرم خود کرده است تو آن مقدار تدبیر
 برائے خود کردن نمی توانی - تدبیر خلق برائے حصول امور دنیوی بطریق انہماک و اعتقاد
 حقانیت آن مذموم است که حق تعالی تکفل رزق است و بنده مامور بتبعیده است آری
 تدبیر بجهت تبعید کردن منافی این حکم نیست مطلب آنکه تدبیر را خادم تقدیر باید دانست
 نه تقدیر را خادم تدبیر که تقدیر فعل خالق و تدبیر کار مخلوق است - و این فرموده شیخ منافی
 استعمال اسباب نیست بلکه مقصود ازاں ترک اعتماد بر تدبیر خود و تفویض امور با و تعالی

کردن است از بزرگی پرسیدند ملتزید گفت ارید ان لا ارید عارفی آں راشنید و
گفت ای شخص باز هم اراده را نگذاشتت و العارف من لا ارادة له۔ اے عزیز بنده
عاجز چه تدبیری توانم که تدبیر او مبنی بر وہم و خیال است و تدبیرے کہ مالکش در حق او
سنجیده مبنی بر علم و حکمت است غلامان ظاہری از تدبیر خورد و نوش و مسکن و طبس خود
فارغ اند میگویند کہ مولا یمید ہد مولا یش کہ غلام حقیقی پروردگار است اعتماد بر وعدہ
صادقہ و تعالیٰ و ما من دابة فی الارض الا علی اللہ ہر فقہانی تواند بود شرب و
روز در غم آں میکاہ انا للہ و انا الیہ راجعون۔ قولہ۔ اجتہادک فیما صفر ملک
و تقصیرک فیما طلب منک دلیل علی الظلم اس البصیرة منک یعنی کوشش
تو در اں امورے کہ پروردگار تو صاف من آں است و کوتاہی تو در اں امور کہ از شما خواستہ
است و بر شما فرض کردہ است نشانے است بر کوری باطن تو۔ حضرت ابراہیم خواص ہ
فرمودہ است تمامی علوم درد و کلمہ جمع می تواند شد و آن اینکہ تکلیف ممکن در کارے کہ
بر تو نداشتہ است و ضائع کن وقت آنچه بر تو لازم کردہ است آنرا۔ و تفسیر حضرت
مصطفی بلفظ اجتہاد اشعار است بانکہ اگر بغیر تعب و اجتہاد و کوشش حصول رزق بطریق
مشروع شود آں ممنوع نیست اما انہماک در اں دلیل کوری باطن است دیرا کہ اگر باطن
بنور یقین منور بودی ہر آئینہ بر وعدہ ضمان پروردگار خود اعتماد داشتی و کوشش رزق
بہ نسبت کوشش اتیان او امر و اقتناع نواہی کم کردی اما قضیہ برعکس است اے
کاشکے کہ عشر عشر کوشش حصول رزق در حصول او امر شرعی بجای آورد و حق تعالیٰ
می فرماید و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدوا ان الایہ شیخ اسماعیل مقرر
در قصیدہ می فرماید

تسبیح فکیف ترجو العفو من غیر توبۃ و دست ترجو الرزق الا بجیلۃ
دھا هو بالارزاق کفیل نفسہ و لم یتکفل للانام بحجۃ

ومازلت تسعى في الذي قد كفيته وتعمل ما كلفت من وظيفة
تبيي به ظنا وتحسن تارة ^{لغنيته} على حسب ما يقتضيه الهوى ^{بالتفصيل}

دیں مقولہ شیخ نیز منافی استعمال اسباب نیت بشرطیکہ اسباب را خاص سببہ اذعان
امر باستعمال آورد و اعتماد بر وعدہ صادقہ او تعالیٰ کند نہ بر اسباب کہ اسباب در تحت
حکم سبب الاسباب اند عاجز و ناتوان گاہی سبب سازی میکند و گاہی سبب سازی
مولانا چہ خوش فرمودہ سے

از سبب سازیش من سودائیم در سبب سوزیش سو فطائیم

اے عزیز بسا اوقات اسباب حصول مقصود جملہ ہمتیامی شود و اثری براں مرتب
نمی شود مثلاً زمین بدست آوردن و کاشتن آں و آب دادن آں اسباب است با وجود
این ہر فصل گاہی یافت سماوی و ارضی ہلاک و ناچیزی شود پس تکیہ بر اسباب

سفاہت است و السلام قولہ لا یکن تاخر احد العطاء مع الاحاح فی الدعا ^{است}
موجباً لیا میبک یعنی نشاید ترا اے بندہ دیری عطاء او با وجود کوشش و نیاز

تو در دعا سبب نا امیدی تو۔ وجہ آں خود می فرماید فی قولہ ضمن لك الاجابة
فیما یختارہ لك لا فیما یختارہ لنفسك و فی الوقت الذی یرید لا فی الوقت

الذی ترید۔ یعنی ضامن و متکفل شدہ است پروردگار تو برائے تو اجابت
و عاراد راں امور کہ او اختیار فرماید نہ در آں امور کہ تو آرزو اختیار کنی و در آں وقت کہ

او خواہد نہ در آں وقت کہ تو خواہی۔ در مقولہ اولے فرمود کہ دیری اجابت دعا سبب
نا امیدی تو نشود و وعدہ ادعوی استجب لکم را خلاف واقع ندانی کہ البتہ

اجابت دعاے تو میکند اما دو چیز در میان است کہ تو سر آرزو نمیدانی یکے آنکہ
استجابت دعا در آں کاری فرماید کہ او تعالیٰ برائے تو مصلحت و اندنہ در ہر امری

کہ تو آرزو طلب کنی زیرا کہ بسا اوقات بندہ چیزے میخواہد کہ در آن ضرر معنوی او باشد

پس اگر اکرم الکریم و ارحم الراحمین دعائے اذناں مطلوب ضرر بر گشتانده در
 مطلوب نفع اجابت می فرماید فذلک من کمال رافته و رحمتہ علیک و دوم آنکه اجابت
 دعا میکند اما در آن وقتی که او خواهد اگر چه اولتعالی در دادن مطلوب در ہماں وقت
 قادر است اما حکمت بالغہ او دیر می میخواهد کہ در تعجیل اجابت ضرر ہائے معنوی تو
 می بیند یکے اذناں اینکہ اگر بروقت حاجت روائی کند موجب عجب داعی میگردد
 و عجب ہلک قلب است دوم اینکہ پروردگار الحاح و زاری بندہ خود خوش دارد
 کہ بسبب آں رفع درجات بندہ می شود اذناں وجہ در قبول دعا دیر می فرماید سوم
 اینکہ بسا اوقات دعائے او بحسب تقاضائے بشریت از ایلام ظالم و انجراح مطلب
 انجراح مطلب زیادہ از مقدار مطلوب شرعاً وارد می شود و دیر می اجابت رجوع بحق
 می شود بسبب آرامی نفس از غلیان طبیعت چہاں اینکہ شاید بندہ رجوع بحق کند و
 تفویض امور بھلگی بہ اولتعالی کند و از طلب باز آید و بموجب و لکن صبر و غفلت
 خلک لمن عزم الامور عمل نماید کہ آں درجہ اعلیٰ مقربین است دیگر ہم در این
 امر است کہ تخریر ادا مانفی اضیم نمی تواند نمود انسان بیچارہ بکلم آنکہ عجول و جہول است
 چند گاہے برائے کارے دعا میکند چونکہ اثر اجابت نمی بیند نا امید شدہ از دعا
 یازمی ماند نمی داند کہ من فتح لہ فی الدعاء فتح لہ فی الاجابة آخردعایش بہد
 اجابت خواهد رسید از حضرت انس رضی اللہ عنہ روایت است کہ حضرت رسول
 اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما من داع یدعوا الا استجاب اللہ لہ دعوتہ
 او صرف عنہ مثلہا سواء اوحط عنہ ذنوبہ بقدر ہا ما لم یدع
 باشد او قطیعتہ رحمہ پس اجابت بہر حال تحقق است چنانچہ وعدہ فرمودہ است
 اما کیفیت اجابت مفوض باو تعالیٰ است فانہم ولا تکن من القاصرین - خواجہ
 شیرازی خوش فرمودہ است ۵

زیادہ از حق او باشد کہ در اول صدر بصیبت حبیب صادق بشریت دعا بر ظالم یا دعا برائے

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و یک بخون جگر شود

قوله لا يشككك في الوعد عدم وقوع الموعود وان طلع الشمس من

المغرب ثلثا يكون ذلك قد حان في بصيرتك و اخذ النور سريرتك هـ

یعنی در شک نیار و ترا سے بندہ عدم ظہور و عود در صورت و عدہ اگرچہ آفتاب از مغرب

برآید تا کہ نگرود ایس شک نقصان دیدہ باطن تو و فرود شدن نور معرفت تو. ایس مقولہ

حضرت شیخ نیز تا نیدہ تا کید مقولہ سابقہ ایشان است کہ لایکن تاخر احد العطاء

مع الالحاح فی الدعاء موجب الیاسک اسے عزیز و عدہ لایک حق تقائے با ما

بنگن توسط دخول مقبول خود صلی اللہ علیہ وسلم از امور معاش و معہ و فرودہ است جملہ حق و

راست و ثابت است و دیری وقوع آن بسبب حکمتہائے بالندہ او است کہ آیا نرا از ان آگاہ

فرودہ است کہ آگاہی آن بسبب فتنہ است آیا نرا الا خواص بندگانش کہ از فتنہ با نرا

اندازنہا آگاہ اند حضرت شیخ میفرماید کہ جمیع مواعید و تعالی را بصدق دل متمزج با ایمان

قبول باید نمود در وقوع آن شکے و دل نیار اگرچہ دیری آن بطلوع شمس از مغرب

گراید و عدہ بلئے امور معاش ہر یک بر موقع خود ظاہر می شوند و اہل بصیرت آنرا می شنید

و سبب کمال ایقان ایشان می شود و مواعید امور معاش و نیز جملہ بلا تخطف در وقتی

کہ او تعالیٰ خواہد ظاہر خواهد شد از خسر و نشر و حساب و میزان و صراط و دخول جنت و نعیم

آن و دخول عجم و تعذیب آن و اگر کسی را دامن شک آید اگر شکش مفضی بستی آن

یقین اول گرد خوف کفر و اثبات مذہب دہر تہ است و اگر شکش مفضی بستی آن

یقین نگرود بلکہ محض تر و نفسی باشد سبب نقصان دید باطن و فرود شدن نور

صدق ایمانی است دنیا کلا ترغ قلبنا بعد انهدا یتنا و هب لنا من لدنک

مراجعة انک انت الوهاب قوله اذا فتح لك وجهة من التعرف فلا

تبال معهما ان قل عمالك فانه ما فتح لك الا وهو يريد ان يتعرف ايدك

الم تعلم ان التعريف هو مورد عليك والاعمال انت محمدیها الیه واین
 ما تقدیر الیه مما هو مورد عليك یعنی وقتیکه بخت یحق تعالی برود
 تو راه شناخت خود پس پاک بکن از قلت عمل ارکان و کم بودن طاعت ابدان زیراکر او
 کشوده است این راه شناخت را بر تو مکر باین اراده که معرفت خود بتو عطا فرماید یا منی
 دانی که در و از معرفت انطرف او بر تو کشاده می شود و اعمال بدنی هدیه تست بطرف
 تعالی و چه مناسبت دارد هدیه تو با عطاے او تعالی و تقدس - بدان اے عزیز که
 طاعات و اعمال دو قسم اند بدینے چون نماز و روزه و حج و زکوٰۃ و نوافل اینها و قلبی چون
 تصدیق و اذعان و توجید و ایقان که تعبیر از این قسم بمعرفت میشود هر گاه این را شناختی
 پس بدان که اعمال بدنی بمنزله قشر است مرا اعمال قلبی را و هسل ایمان و اساس سلام
 و نجات از نیزان و دخول جنان موقوف بر اعمال قلبیه است پس مقصود شیخ از این عمده
 اینکه با وجود حصول معرفت اگر نوافل اعمال حسی کم باشد ازال باک مدار که مدار معامل بر
 اعمال قلبیه است اصحاب کرام حضرت خیر الانام علیه افضل الصلوٰۃ و السلام در اعمال
 حسی چندال اعتنائ داشتند و جد و جهد آل برگزیدگان در گاه بر سلامتی قلب مصروف
 می بود و قلوب آنها برکت صحبت کثیر البرکت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم
 صاف و منور بودند از آن جهت هیچ کجی از ادویا بر آمنت اگر چه با علی درجات ولایت رسد
 بمنزله ادنی صحابی تو آمد رسید در حدیث شریف وارد است ما فضل ابو بکر
 علیه کم بكثره صلوٰۃ و صوم و لکن بشیء و قیری قلبه آں شیء چه بود آل
 کمال ایمان بود که ایمان نزد احناف فی نفس زیاده و نقصان قبول نمی کنند اما بحسب
 صفائی و تیرگی فرق آسمان و زمین دارد بلکه زیاده ازال این را بمشائے روشن کنم
 اطلاق نور بر هر چیز روشن می شود اما چه نسبت نور چراغ را با نور ستاره درخشان و چه
 نسبت نور ستاره را با نور ماهتاب و چه نسبت نور ماهتاب را با نور آفتاب عالم تاب

و چه نسبت نور آفتاب را با نور معرفت قلب عارف و چه نسبت نور قلب عارف را با
 نور الهی جلشانه الله نور السموات والارض و هکذا و من لم يجعل الله له
 نورا فما له من نور رجوع باصل مطلب و اگر برکسے و ریچھ معرفت نکشوده باشند
 هر چند بکوشند بنزل نتوانند رسید در ریاضات ظاہری بر اہمہ ہند و جوگیان کفالتش
 قدم بسیاری از طوائف بنی آدم اند اما ازال بجز خسران و حرمان نصیب شان نیست
 شیخ می فرماید کہ معرفت عطائے او تعالیٰ است بر تو و اعمال ہدیہ تست بحضرت او
 تعالیٰ و چه مناسبت دارد و ادا تو با ادا او و تعالیٰ کہ داد او تعالیٰ بحسب شان
 عظمت کبریا ئے اوست و داد تو بحسب ذلت و ناتوانی تو خواہی بود ان الہدایا
 علی مقدار محمدیہا مثل مشہور است قوله تنوعت اجناس الاعمال التنوع
 و ارجات الاحوال یعنی باقسام جدا جدا پیدا کرد اعمال را تا کہ متفرع شود بر آن
 اقسام متفرقہ انواع واردات الہیہ حق سبحانہ و تعالیٰ بکمال قدرت خود عطا یابی
 شود کہ متعلق بندگان خاص خود مقرر فرمودہ است با انواع مختلف آفریدہ است از
 قبیل معرفت و محبت و اخلاص و حضور و مکاشفات و موصلات الے غیر ذلک
 من النعم المعنویۃ التي لا تکاد تحصى ہا بنا بر آن اعمال صوریہ بنی آدم را نیز
 با انواع مختلفہ امر فرمودہ چون صوم و صلوة و حج و زکوٰۃ و اقسام مبرات و آل نعم معنویہ بمنزلہ
 اصول این اعمال بمنزلہ فروع آفریدہ ہر کسی کہ فرعی را ازین بصدق گرفت باصل ازین
 نعم کہ این فرع متفرع بر آن اصل باشد می رساند و اگر اعمال یک قسم بودی ہر آئینہ عامل
 آن بیک نعمت کہ اصل آن عمل است می رسیدی و از نعیم دیگر بہرہ نہ داشتی و ذلک
 التنوع من کمال رحمۃ و سرفتنہ علی عبادہ و ان تعدد و النعمۃ اللہ لا
 تحسوها قوله الاعمال صور قائمہ و اسرار و احما و وجود سر الاخلاص فیہا
 یعنی اعمال ظاہری بمنزلہ صورتہا ئے مصورہ بے روح اند و ارواح این صور وجود

حقیقت اخلاص است در آن صورت شیخ در این مقوله خودی فرماید که اعمال ظاہری چوں
 ادا مشرعیه و اعمال باطنی قلبی چوں تسلیم و اذعان و صبر و رضا و افکار و افکار جملہ بمنزلہ
 صورتہائے منقشہ اند و روح این صورت وجود اخلاص است اگر اخلاص نباشد این
 صورت هیچ بکار نیامند و معلوم است کہ از مثال بے روح بغیر و پیش و دیگر چیزی آید بلکہ
 مستقداں شیخ ہائے بے روح چوں عابد استقام است بغیر وجود اخلاص هیچ در پیچ
 است در حدیث شریف وارد است لما سئل عن الاحسان قال ان تعبد الله
 كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك اخلاص واحسان گویا بہم مترادف المعنی
 اند و تحقیق این معنی در مقولہ چچاہ و چہارم تحت قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام
 من كانت هجرته الى الله ورسوله الاخيرة خواہد آمد بہر حال اخلاص روح اعمال و
 مغرطات و نور معرفت و حقیقت ایمان است و بدو نہ خراطقتاد رسول مقبول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم با وجود حصول کمال مرتبہ عبودیت در دعای فرمودند اللہم ادر زقنی
 الاخلاص و المحصور فی طاعتک و الشوق و الذوق فی عبادتک کما فی الحسن
 و غیرہ و حضرت شیخ در قل خود وجود سر الاخلاص اشارہ بآن فرمود کہ اخلاص صوری
 مفید نیست تا کہ اخلاص حقیقی نباشد کہ انہار اخلاص اخلاص نیت و کتمان اخلاص
 اخلاص است و ما یعقلها الا العالمون باللہ تعالیٰ و العادون لحد و باللہ تعالیٰ
 قولہ ادفن وجودک فی ارض الخمول نما نبت مما لم یدفن لم یتم نتاجہ
 یعنی دفن کن وجود خود را در زمین گنما می زیرا کہ ہر نبتی کہ تخم آن در زمین مدفون نشدہ
 باشد میوه نخواہد داد. اسے عزیزاں وجود تو بمنزلہ تخم نباتات است اگر آنرا در زمین
 گنما می و بجز و نیاز و شکستگی بطریق استقامت شرعی مدفون کنی ازال تخم درختی بوجود خواہد
 آمد کہ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء خواہد بود بلکہ سماکترین پایہ عروج آن خواہد
 بود شاخہائے این درخت باشا جہائے سدۃ المنبتی می پیوند و متلون بزمگ او

می شود و صور کائنات بر اوراق او منقش می شود و مورد انوار و قابل اسرار می گردد
 و اگر این تخم وجود خود را مدفون ارض نمول نکردی و بر ظاهریین گذاشتی گنده آب هوایا
 نغمه مرغ و مور هوس خواهد شد و اگر بروید مثل شجره نبیثه که پراگنده شود شاخه های
 او و بیقرار ماند اصل او خواهد بود و باید دانست که مقصود شیخ از این مقوله عزلت بمعنی
 گوشه گیری رهبانیت نیست که لارهبانیت فی الاسلام واروشده است بلکه
 مقصود از ان خلوت در انجمن و سفر در وطن و نظر بر قدم است که اصول طریقه
 حضرات نقشبندیه است قدس الله تعالی امر را لایبها و معنای این کلمات مقصود
 از ان در محل خود مذکور است

از درون شو آشنا و وزیرون بیکانه و ش اینچنین زیباروش کم می بود اندر جهان
 این زیباروش حق تعالی بفضل خود اکابر نقشبندیه را عطا فرمود و من نمی نگویم
 این سعادت بزور بازو نیست تا نه بخشد خدا شے بختنده

قوله ما تفح القلب شیئی مثل عزله یدخل بهامیدان فکراهه
 یعنی نفع به بختید دل را هیچ چیز چنانچه نفع بخشید او را تنهایی او و قطع او از ماسوی
 الله تعالی که داخل میشود باں در میدان فکر و تعالی ازین عزل نیز عزلت ظاهر
 مراد نیست بلکه مراد عزلت باطنی است که تعبیر از ان بقطع ماسوی الله تعالی رفته و این قطع
 میسر نیست بلکه بعضی افضال او تعالی و نظر تربیت مرشد کامل میسر می شود که دنیا و
 مافیها بلکه آخرت و مافیها بسبب غلبه محبت الهی بر دل او سرود شود اگر جنبت خواهد
 به سبب آن خواهد که محل رضائے او مت تعالی و تقدس و اگر از و نرغ نجات خواهد
 برائے آن خواهد که محل سخط او است تعالی شانه و همیشه بچکم دینفکرون فی
 خلق السموات والارض در سحر تفکر مصنوعات برائے پے برون معرفت
 صالح آن غرق می باشند و از آثار پوثر رسیده اند

الله تعالی بزرگوار است و قطع ماسوی اسوی

دقیقاً شیء لہ ائیۃ تدل علی انہ واحد

قولہ کیف یشرق قلب وصور الاکوان منطبعتہ فی مراتہ ام
 کیف یرحل الی اللہ وھو مکتبل بشہواتہ ام کیف یطمع ان
 یدخل حضرت اللہ وھو لم یقبطھو من جنابہ غفلتہ ام کیف
 یرجوان یفہم دقائق الامرار وھو لم یتب من ہفواتہ
 یعنی چہ طور روشن گرد دل و جان آنکہ صور ممکنات منقش شدہ است در آئینہ او آیا
 چہ طور رجوع بخدائے خود کند بندہ و حال آنکہ او مجوس است در دام تہو تہلکے خود
 و آیا چہ طور امید میکند کہ بار یایم در حضور پروردگار و حال آنکہ او پاک نشدہ است از جنابت
 غفلتہائے خود و آیا چہ طور امید میکند کہ بفہم دقائق اسرار الہی را و حال آنکہ او تائب
 نشدہ است از معاصی و اوہامیات خود۔ جان کہ قلب انسان بمنزلہ آئینہ است کہ باہر
 چہ مقابل شود صورت آن درو نقش شود پس دلے کہ بسبب غفلت گرفتار ماسوی شدہ
 است و مقابل آن افتادہ و صورت آن در او منقش گشتہ و در بہمان خیال شب و
 روز حیران و متفکر است اگر بے حضوری است از ہاں سبب است و اگر غفلت
 است ازان است و اگر غم و الم است ازان است کہ ماسوی شدہ بصورت اضداد در
 او منطبع گشتہ و بیچارہ بکدام طاقت توافق اضداد میتواند کرد و دلے کہ بسبب دوام ذکر
 الہی از ربقہ غفلت رستہ است آل مقابل افتادہ است انوار ذکر و فکر را و صورت آن
 در او منطبع است و از ماسوی اللہ بنجبر است و اگر خواہد کسی کہ آئینہ دل او مقابل ہر دو
 طرف شود ممکن نیست

ہم خدا خواہی و ہم دنیا ئے دوں ایس خیالی تو محال است و جنوں

آری ظاہر و باطن بہ برکت صحبت مردان حق میتواند شد کہ باطن با خدا و ظاہر با خلق باشد
 و آن در این زمان چون کبریت احمر نایاب شدہ است رجوع بمطلب شیخ می فرماید۔

بنده که محبوس دام شهوتهاست نفس آلوده است چه طور رجوع بخداستے تعالیٰ میتواند کرد
 آری اگر ازین دام بسپی برآید بکن که رجوع بخداستے خود کند و هاذلک علی اللہ بعتر
 باز میفرماید چه طور امید باریافتن حضور پروردگار میکند و او از جنابت غفلت پاک
 نشده است و رایجا اشاره باین است که غفلت در حق سالک ام النجائت ناپاک
 کننده دل است چونکه نماز که طاعت بدنی است در حالت جنابت ناجائز حضور
 و معرفت پروردگار که اعلیٰ ترین طاعات قلبی است چه طور در حالت جنابت
 غفلت حاصل خواهد شد که حضور و غفلت بهم ضد اند و چه طور امید دارد که در قاتق
 اسرار کلام الهی و کلام مصطفائی علیه الصلوٰة والسلام و کلام اهل الله و اسرار
 وارده بر قلب عارف را قابل شود و او از معاصی خود تا هنوز پاک نشده است
 زیرا که معاصی چون زنگ دل او را فر گرفته است کلابل بران علی قلوبهم صا
 کالوا یکسبون اشاره بآن است این هر چهار فقرات حضرت شیخ مانتع النجیح
 و مانتع انخلو نیستند و اشاره بآن است که اگر صورت ممکنات از دل و ورتنی دلت
 منور انوار الهی گردد و اگر ترک شهوات کنی رجوع بخدا آسان خواهد شد و اگر از غفلت
 بیدار شوی حضور و تعالیٰ میسرست گردد و اگر از معاصی تائب شوی دقاتق اسرار
 خواهی فهمید و این نعم با عنده و جمع نمی تواند شد و کسانیکه بعین جمع اعدا اند گرفتار
 هوس و عناد اند فافهم و لا تکن من الجاهلین - قوله الکوّن کلّه ظلمة و
 انما انارها ظهور الحق فیہ فمن سرائ الکوّن و لم یسبها الحق فیہ
 او عنده او قبله او بعدا فقد اعوزة وجود الا نوار و محبت عنده
 شتموس المحارف بسحب الا نوار یعنی ممکنات عالم بتمام تاریکی است و
 آنچه در آن روشنائی است از سبب ظهور انوار حق است تعالیٰ و تقدس دلال
 پس هر که بپسند کمونات را در آن نور حق که منظر است در آن نه بیند و نه آن نور از

او بیند و نه پیش از ازل و نه پس از ازل پس بدرستیکه محتاج گردد و در پس گذاشت
 او را وجود انوار الهی و در برابر قدا و از او آفتاب معرفت او تعالی جلشانه و علم نواله
 این مقول حضرت شیخ مذکور مشرب وحدت وجود است کما نر عمر بعضی هم
 بلکه مقصود شیخ از این آنکه دلیل از اثر بر یوثر و از مصنوع بر صانع و از مخلوق بر خالق
 باید گرفت و حدوث و تقلبات آنرا دلیل بر قدم و وجود او تعالی باید کرد و این
 نیز مرتبه عوام مومنین است اما عارفین کاملین از ازل رسته اند که مخلوق را دلیل
 خالق گردانند آنها معاظم را از اصل دیده و شناخته اند ممکنات که بدایح حدوث
 متسم اند در عین غفلت اند که حدوث و امکان بمقابله قدم و وجود غفلت تاریکی
 است اما چونکه ال اند بر وجود خالق خود از ازل وجه ظهور حق در ازل ثابت است
 پس هر که آنرا دید و دلیل نگرخت از ازل بر قدرت کامله خالق آن در عین دیدن و
 آن اعلی مراتب چهارگانه است و یا نزد دیدن و این مرتبه دوم معرفت است یا
 پیش از ازل و این مرتبه سوم یا بعد از دیدن آن و این مرتبه چهارم است که ناقص
 ترین مراتب معرفت است پس نوری که مستودع قلوب اهل ایمان است از او
 مجرب گشت و او را محتاج خود گردانیده نور آفتاب معرفت از او در پرده سنا غفلت
 رفت و لم یبالی الله به بای و اذ هلك نعوذ بالله من المحذ لان فانه
 الخسران والحرمان - قوله مما یدلک علی وجود قهره مبھانہ ان
 حجیک عنہ بما لیس بہ وجود معہ یعنی از ازل علاماتی که دلالت میکند بر برابر
 وجود قهرق تعالی یکی این است که ترا در حجاب انداخت از معرفت او سبحانه بان
 چیز که اونست با او سبحانه و تعالی حضرت شیخ در این مقوله سری غامض و نکته
 بنجیده فرموده است مقصود آنکه صفات قهریه جبروتیه پروردگار که در صورت استغنا
 او تعالی از خلق بظهور میرسند و بر نفوس غیر مزکیه شاق و ناگوار می افتند و بنی آدم

غیر عارف را در مظننه سوء و بیاس می اندازند صفات را رفت و رحمت و حلم و کرم را محمول بر صفات که افسد او این اند می کنند و حال آنکه افسد این صفات مذکوره مزه و نفعی له موجود نیستند از عزیز این جامه زله اقام است از بسا مردم حق ناشناس بلکه از بعضی که خود را در ملک خواص می پندارند در اوقات سختی چون سردی مفرط و گرمی کثیر و بارش سخت و زلزل مهیب و طوفان بجز و غیره معارض ارضیه و سماویة لفظ ظلم نسبت پروردگار صادر می شود و در حال سختی میگویند ظلم است ایضا ذبا شد و این کفر صیح است و کریمه ان الله لا یظلمه مثقال ذرّة مبطل و معارض آن قول شنیع است و علی هذا القیاس بعضی کلمات اند که مصطلح عوام اند و حق پروردگار جانشان و آن کلمات کفر است باید که از آن بجلی احتراز کرده شود و عوام را از آن منع کردن فرض علماء است یقولون با فواهم مالیس لهم به علم او یحسبون هیتنا وهو عند الله عظیم قوله کیف یقتور ان یجبه شیئ وهو اظهر کل شیئ یعنی چه طور متصور می شود که حجاب شود او تعالی را کدام چیز است و حال آنکه او تعالی ظاهرا هر کرده است هر چیز را کیف یقتور ان یجبه وهو الذی ظهر بكل شیئ یعنی چه طور متصور می شود که حجاب شود او تعالی را کدام چیز است و حال آنکه او تعالی ظاهرا هر کرده است هر چیز را کیف یقتور ان یجبه شیئ وهو الذی ظهر فی کل شیئ یعنی چه طور متصور می شود که پوشانند او تعالی را چیز است و حال آنکه او تعالی ظاهرا هر کرده است هر چیز را کیف یقتور ان یجبه شیئ وهو الذی ظهر لکل شیئ یعنی چه طور متصور می شود که پوشانند او تعالی را چیز است و حال آنکه او تعالی ظاهرا هر کرده است برائے هر چیز کیف یقتور ان یجبه شیئ وهو اظواهر قبل وجود کل شیئ یعنی چه طور ممکن است که پوشانند او تعالی را چیز است و حال آنکه او تعالی ظاهرا هر بود پیش از وجود آن چیز کیف یقتور ان یجبه شیئ

وهو اظهر من كل شئى ۛ يعنى چطور تصورى شود كه پو شاندا و تعالى جلشانه را چيزى
 د حال آنكه او تعالى ظاهر تر است از هر چيز. كيف يتصور ان يحجبه شئى وهو
 الواحد الذى ليس معه شئى ۛ يعنى چطور ممكن است كه پو شاندا و تعالى را
 چيزى د حال آنكه او تعالى سبحانه آل و احدا شريك است كه نسبت با او در حقيقت
 هیچ چيز. كيف يتصور ان يحجبه شئى وهو اقرب اليك من كل شئى ۛ
 يعنى چطور ممكن است كه پو شاندا و تعالى را كدام چيزى د حال آنكه او تعالى نزديك است
 بتوان هر چيز. كيف يتصور ان يحجبه شئى ولو لاه لما كان وجود كل شئى
 يعنى چطور ممكن است كه پو شاندا و تعالى را چيزى د حال آنكه اگر نبودى ذات پاك او
 پيدائى گشت وجود هیچ چيز. بدان اسے عزيز اين ۛ مقوله كه حضرت شيخ بعنوان كيف
 بتصورا يما و فرموده است جمله راجع به توحيد و تجويد و اقربيت و سميت و ظهور و قدرت
 او تعالى است جلشانه اين ۛ مقوله گويادلائل اند برائے مقوله سابقه كه فرموده است
 و مما يدلك على وجود قهره سبحانه ان حجبك عنه ماليس معه زيرا كه از
 روئے عقل حجاب سائر چيز غير او و قابل تستراومى شود پس حضرت شيخ در مقوله
 اولے ميفرمايد كه چه طور او تعالى محجوب شود به كدام صفتى از صفات ناقصه يا محجوب
 تواند شد به جسمى از اجرام فلكيه وارضيه يا محجوب تواند شد به نقصى از نقائص عباد
 و حال آنكه جمله مخلوق او است و مخلوق خالق خود را سائر نمى تواند شد قوله يا عجا
 كيف يظهر الوجود فى العدم ام كيف يثبت الحادث مع من له وصف
 العدم ۛ يعنى چه محجوب كاراست چه طور ظاهر مى شود و وجود حقيقى در معدوم ذاتى و
 چه طور ثابت مى ماند حادث ذاتى با آن كه او را صفت قدم حقيقى است. چونكه حضرت
 شيخ در مقولات تسعة سابقه ثبوت ظهور او در ممكنات با انواع مختلف بيان فرمود
 و در اين مقوله تعجب از ازل ميكند اين مقوله مبني است بر سببى كه در ميان اهل سلوك

د اثر است که وجود مطلق خاص مرخالیق ممکنات را است و ممکنات با سراسر اعدیاتی
 اند که بسبب پرتو وجود مطلق اول تعالی رنگ وجود پیدا کرده اند چنانچه در آئینه بسبب
 تقابل صور اشیا و متقابل ظاهری شوند و در تحقیقت در آئینه هیچ نیست ممکنات
 بسبب تقابل وجود مطلق ظهور عدمی پیدا کرده است اما نه آن ظهوری که محض وهمی باشد
 و با ارتقاع دهم مرتفع شود چنانچه مشرب بعضی اهل زیغ است بلکه ظهوری که قابل تحمل
 ابروئی و لائق ثواب و عقاب باشد پس حضرت شیخ الکمال قدرت الهی جلش
 تعجب می گیرد که اهلبار وجود خویش در عدیات فرموده است و این عدیات را مضامین
 صفات قدیہ خود کرده اند موجب شرم

که بچشمان دل مبسوس جز دوست هر چه بینی بدان که منظر او است

باز تعجب می گیرد از قدرت کامله او که حادث را چه طور ثابت داشته است با آنکه او را
 صفت قدم ذاتی است و چه تعجب آنکه قدم منافی حدوث است و با وصف منافی
 او را صفت ثبوت عطا فرموده است و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن
 و هو بكل شیئی علیم - قوله - ما ترك من الجهل شیئاً من اراد ان

یظہر فی الوقت غیر ما اظہرہ اللہ یعنی کمال جهل است اینکه کسی اراده کند
 که ظاہر کند در وقت و احد غیر آنچه ظاہر کرده است آنرا حق تعالی حق سبحانه و تعالی
 تصرف در مخلوق خود حسب اراده از بے خود میفرماید و مقدرات خود را در مخلوقات
 خود در اوقات مقرر حسب تقاضای حکمت بالغه خود ظاہر می فرماید و آن عین حکمت
 و مصلحت وقت است پس نهایت جهل باشد اگر کسی حسب اراده ناقصه خود ظاہراً
 خلاف آن خواهد اے عزیز این مقوله حضرت شیخ مصروف با اهل رضنا است که کمال
 در جودیت است و آن برگزیدگان را در هیچ وقت بر هیچ فعل الهی اعتراض قلبی
 نیست و هر تصفیه که از جانب مولی جلشانه در مخلوق خود از اجیاد امانت و تجلیق و

ترزق و ترفع و تنزل و فتح و کسر و عطا و منع می بینند پس از این مصلحت و کمال حکمت می دانند بخلاف اصحاب نفوس غیر مطمئنه که در تصرفات و تقلبات اوضاع و اطوار عالم آنچه مخالف طبع و منافعی مصلحت بظاهر پسند مصلحت را در خلاف آن ندیده در دفع و رد آن به وسیله دعا و غیره و وسائل می کوشند - اللهم اسرنا المحتحقا و اسرنا قتنا اتباعه و اسرنا الباطل باطلا و اسرنا قتنا اجتنابه - قوله

احالتك الاعمال على وجود الفراغ من سرعونات النفوس یعنی معطل داشتن اعمال نیک بر موجودی فراغت از تسویلات نفس است اے عزیز این فراغت بکدام وقت ترا حاصل آید و حال اینکه مشغول امور دنیوی به نهایتی ندانی اگر یک کار دنیا سرانجام می شود کار دیگر ضرورتا از آن موجود خواهد بود پس فراغت برائے اداء طاعت کجا دستیاب خواهد شد پس بر عاقل لازم که باین تسویلات و تحولات نفس فریفته نشود چنانچه امور دنیوی را موقوف بر فراغ امور اخروی نمیکند همچنین امور اخروی موقوف بر فراغ امور دنیوی نکند با وجود آنکه حق تعالی متکفل امور دنیوی و رسانیدن رزق است و متکفل امور اخروی نیست و اشد ضرر و اہم مہمات بر تو پروا نخت امور اخروی است فانهم ولا تکن من القاصرین -

قوله لا اطلب منه ان يخرجك من حاله لیستحملك فی ما سواها فلولا ادلك لاستحملك من غیر اخراج یعنی خواه از ضلالت خود آئینک برادر ترا از حالتی و مقامی که ترا در آن مشغول کرده است و مشغول کند ترا در مقام دیگر زیرا که اگر میخواست آنرا حق تعالی مشغول میکرد ترا در آن مقام فوقانی بغیر اینکه بکشد ترا از مقام اول - بدانکه سالکان را در وقت مجاہدات مقامی پیش می آید و طبع بشری تقاضائے تفوق بمقام اعلیٰ ازاں میکند و نوعی از سلامت از مقام اول حاصل می شود حضرت شیخ ادبے را از اداب طریقت در این مقوله بیان میفرماید

که این تقاضا خلاف مرتبه رضا و منافی ادب مرید است زیرا که اگر و تعالی بخواد
 حاصل میکند ترا مقام مطلوب بغیر اینکه ترا از مقام اولین برآرد و در این صورت ثمرات
 هر دو مقام نصیب تو خواهد بود و اگر نخواهد بود و اگر نخواهد پس خلاف مقصود تقاضا نمودن سبب نقصان
 حال و آمل سالک خواهد بود. قوله ما ارادت همه سالک ان تقف عند
 ما کشف لها الا نادته هو انف المحیقة الذی تطلب امامک و ما
 تا برجت ظواهر المکونات الا نادته حقایقها انما نحن فتنه فلا تکفر
 یعنی اراده نمیکند همت سالک اینکه استاد شود نزد آنچه بر او کشف شده از ظهور
 مغیبات و غیره مگر آنکه ندانید که ما توفیقی حقیقت آنچه می طلبی پیش ازین است
 و جلوه نمیکند ظاهراً مخلوقات بر دل سالک مگر اینکه ندانید حقیقت آن مکونات
 که باین جلوه فریفته مشوک این جلوه در حق تو فتنه است کافر مشوای عربز در راه
 سلوک امتحانات سخت سالک را پیش می آید کشف مغیبات و سماع الهامات
 و ظهور خوارق و ورود معارف و حصول قرب و بروز معیت تسلیح ادایل سلوک است
 آن بیچاره بآن فریفته شده خود را متحقق بآن مقام میدانند و در حقیقت منادی الهی
 جلشانه در ستراد ندانید که آنچه تو میخواهی و در پی آنی پیش تو است و تو هنوز بآن
 واصل نشده و ذات مقدس او تعالی در راه الوری ثم در راه الوری است ۵
 در قافله که اوست و انم نرسم این بس که رسد زده بانگ جبرسم
 و ظاهر مکونات بر عنایت و زیبائی جلوه میکنند و صورت را بشکل حقیقت ظاهر میکنند
 و حقایق آن مکونات در ستراد با او بلندند اما میکنند که این ظهور مشال فتنه است برائے
 گمراهی تو و نقص همت تو و توقف بر غیر حقیقت تو پس فریفته آن شود ازین ظهورات
 و گذر و از ظل باصل رد کن و از مثال بحقیقت برس که این ظهورات محض فتنه است
 کافر مشو و این منزله اقدام است بسیاری از سالکان در آن هلاک شده اند ۵

دایں ورطہ کشتی فروشد ہزار کہ پیدانشد تختہ برکنار

کرمیہ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفطنون ولقد
فتت الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن
الکاذبین ؕ اے عزیز امتحانات سخت برائے ثبوت دعویٰ ایمان درپیش است
بر دعویٰ ایمان کسی رستگاری نشود تا حقیقت ایمان بدست نیاید عرض مصفا
دور دو بہالک و اقدام بر محارف از اوائل امتحانات خفیہ مرد مسلم است و ثبات
قدم بر صراط مستقیم نزد ظهور فتن کہ از دلائل قیامت اند خصوص دایں زمان پر فتنہ
از امتحانات ثقیلہ پروردگار است الحاصل تاکہ ایں ظرف خام وجود و کوزہ آتش
امتحانات الہیہ سنجتہ نشود قابل استمال مجلس شامان نگر دو۔ سربنالاترغ قلوبنا
بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمتہ۔ قولہ طلبک منہ اتہام
لہ و طلبک لہ غیبیہ منک عندہ و طلبک الخیرۃ لقلۃ حیاء ک منہ
و طلبک من غیرہ لوجود بعدک عندہ یعنی خواستن تو از حق تعالی تہمت
است بڑ تعالیٰ از جہل بر حال تو و طلب تو اور ادلیلی غیبت و عدم حضور تو است
و طلب تو غیر او تعالیٰ را بسبب قلۃ حیاء تو است از جناب اقدس او و طلب تو از
غیر او بسبب دوری تو است از او۔ دایں مقولہ چہار قسم طلب بیان فرمودہ است
یکی آنکہ از او تعالیٰ چیزے خواہی این خواستن تو تہمت نہادن است برا و تعالیٰ زیرا
کہ او تعالیٰ بحال تو علیم است اگر میخواست بغیر خواست تو میداد او از حال تو بے خبر
نیست ایں فقرہ منافی دعا نیست زیرا کہ دعا اظہار عجز و ذلت خود است و اذعان
امر شائع است علیہ الصلوٰۃ والسلام با وجود آن کاملین اکتفا بر علم او میکنند مشہور
است وقتیکہ نرود حضرت خلیل را در جنینق بسوئے آتش انداخت حضرت جبرئیل
در رسید عرض کرد اللہ حاجتہ آیا ترا حاجتی است کہ ترا ہد کنم فرمود اما الیک

فلا باز عرض کرد که از فدای خود نجات بخواه فرمود علمه بجالی حسبی من سؤالی
 از اینجا کسے نشیہ نیارد کہ مقام خلیل فوق مقام حبیب باشد علیہما الصلوٰۃ والسلام
 کہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با وجود آنکہ مقامش ارفع و اتم بود و عا
 میخو استند و امر بدعا میکردند و حضرت خلیل علیہما الصلوٰۃ والسلام اکتفا بعلم و
 تعالی نمودند زیرا کہ دعائے حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم برائے تعلیم است و
 اظهار عبودیت بود و این تقاضائے محبوبیت است و آن تقاضائے خلقت و
 فرق این هر دو مقام حضرت قطب ربانی مجدد الف ثانی در مکاتیب شریف خود
 بوجہ اتم فرموده است ان شدت فارجح الیہ۔ دوام آنکہ او را خویشی و این نشأ
 عدم حضور تست کہ او تعالیٰ ہمیشہ حاضر و ناظر و اقرب الیک من جبل الوری است
 سووم آنکہ طلب کنی غیر او تعالیٰ را و این نشان قلت جیارتست از او تعالیٰ
 زیرا کہ نہایت جیائے است خواستن غیر او و حال آنکہ او رب و پروردگار است
 اگر چه آل غیر مقامات قرب باشند کہ بندہ با جیارا با خواستن مراتب مقامات
 کارے نیست چهارم خواستن تو چیزے را از غیر او تعالیٰ نشان دوری تست
 از او زیرا کہ بعد دانستن کفخل او تعالیٰ مر جمیع امور دنیوی تو خواستن از غیر
 بیشک نشان بعد است قوله ما من لقسر تبد یہ الا اولہ قدر فیک
 یصنیرہ یعنی بیچ نفسی و لحظہ نیست مگر کہ پروردگار ترا در آن لحظہ حکمی است
 نافذ در تو۔ بدانکہ انفاس خلایق با وجود کثرت ہر یک براسہ محل یک حکم جدید
 است از پروردگار جلشاند ہر نفس بحکم جدید در وجود خلایق زیر و بالا میرود
 عبارت شیخ سعدی علیہ الرحمہ مناسب این مقام است ہر نفسی کہ فرد میرود
 مدحیات است و چون برمی آید مفرح ذات پس در ہر نفسی دو نعمتی موجود و بر
 ہر نعمتی شکر واجب محقق نمازد کہ بر مشرب ساکمان کمکات و حقیقت بمقابلہ

وجود مطلق عدمیات مانند وجود وجود بر آنها در هر لحظه از واجب الوجود فیضان میشود
 و اگر یک لحظه آن حکم وجود نرسد عدم محض و نابود مطلق خواهد شد پس در هر نفس
 تقدیر جدید در هر ذی نفس جاری و ساریست ذلك تقدیر العزیز العظیم
 قوله لا تترقب فروع الاغیار فان ذلك بقطعك عن وجود المراقبة
 فیما هو مقيمت فیہ یعنی انتظار کن شاخهائی غیر از ثمرات اعمال ابدتیکه
 قطع میکنند این انتظار ترا از وجود انتظاری که او تعالیٰ ترا در آن مقیم و مقرر فرموده
 است حضرت شیخ در این مقوله منع می فرماید سالک را از انتظار کشیدن شاخهائی
 غیر از سبب آن را اگر چه آن غیر از قبیل اعمال صالحه باشد یعنی نتایج و ثمرات اعمال
 را منتظر مباش و در لفظ فروع الاغیار اشاره است که هر گاه انتظار فروع اغیار مشغول
 است انتظار خود اغیار بطریق اولیٰ ممنوع زیرا که ترا پروردگار تو در انتظار خود داشته
 است و انتظار غیر قاطع و منافی و دخل کن انتظار حق است خواه شیرازی خوش
 فرموده

تو بندگی چون گدایان بشرط فرد ممکن که دوست خود روش بنده پروری داند
 قوله لا تستخرب و قوع الا کما رسادمت فی هذا الدار فما
 ابوزنات الاما هو مستحق و صفها دو واجب لغتهاه یعنی ناگوار آمدن
 وقوع مصائب را تا که هستی درین دانا پائیدار زیرا که بموجب حکمت بالغه او تعالیٰ
 ظاهر نمی شود مگر آنچه که مستحق توصیف است و واجب است صفت او ای عزیز
 هر چیز که از اکدار و مصائب و نا ملائم طبائع در عالم کون و فساد واقع میشوند آنرا نادر
 و ناگوار آمدن زیرا که با دارالاکدار اکدار لازم است و هر چه ظاهر میشود از اعطاء و منع و دفع
 و ضرر آن بحسب حکمت ما تئ بالغه او تعالیٰ است علمه احد او لم یعلمه و فعل محبوب
 البته محبوب و زیباست و این طریق بندگی قوله ما توقف مطلب انت

طالبه بر بآ و ما تیتس مطلب انت طالباء بنفسك یعنی هیچ
 موقوف و معطل نشد مطلبی که تو طالب آنی بحول و قوه پروردگار خود و آسان نشد هیچ
 مطلبی که تو طالب آنی بهمت خود مقصود شیخ ازین مقوله رجوع سالک است بحول و
 قوت او تعالی و تیرا و بیزارسی از حول و قوه خود و نزد ارباب عقل و فهم این مضمون
 مسلم الثبوت است حضرت لوط علیه السلام قوم خود را گفت لوان لی بکم قوه
 اوادی الی رکن شدیدا چونکه از قوت خود تیرا نمود و پناه برکن شدید آورد
 حال فتح یاب گشت بر قوم ظالمین در اصداع و اطوار زمانهای مقصود به تخریب
 شده است که مشکل مشکل است تا که امید و اعتماد بر خود است و مشکلی آسان است اگر
 اعتماد و تکیه بر او تعالی است لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم قوله
 من علامته البصیح فی النهايات الرجوع الی الله فی البدايات یعنی از
 نشان رستگاری در آخرت رجوع باو تعالی است در دنیا هر که در ابتداء و شروع
 کار رجوع بخدائے کریم خود کرد و دستگاری و با فلاح خواهد شد در آخر کار این مقوله حضرت
 شیخ مطلق است در جمیع امور دنیوی و اخروی هر که در دنیا رجوع بخدائے تعالی
 کرد و بصدق دل بردار و استناد بدانکه او را رستگاری و نجات آخرت میسر است
 و هر که در دنیا رجوع بغير او تعالی کرد از رحمت او محروم ماند
 عزیزمی که هرگز درش سر نیافت بهر که شد هیچ عزت نیافت
 فاما من اعطی و اتقی و صدق بالمحسنى فسنیسره للیسر و اما من
 بخل و استغنى و کذب بالمحسنى فسنیسره للحسری و لیل است بلکه
 اگر چه بچکم جف القام بما هو کاشن سعادت و شقاوت هر دو از لے اندام هر یک
 از این علامات دارند رجوع باو تعالی و قیام بحق بندگی بطریقی که انرا رسول
 عربی علیه الصلوٰة و السلام ارشاد فرموده است علامت سعادت ازلی است و

رجوع بغیر او تعالیٰ و تصور در حقوق بندگی بطرح مشروع علامت شقاوت ازلی است
 قوله من اشرقت بدایتش اشرقت نهایتش یعنی هر که روشن و نیک شد
 شروع کارش روشن و نیک خواهد شد و انتهای کارش - این مقوله حضرت شیخ
 بعینه مضمون مقوله سابقه است مع سالی که نکوست از بهارش پیداست و
 مثل مشهور است مضمون این دو مقوله بطریق کلی و اکثری است پس مصادم نیستند
 شد باین آنچه بعضی مردم متخول بعین اهل جنت باشند و در آخر او شقاوت ازلی
 پیش آمده چنین میگردد و بعضی مردم متخول بعین اهل دوزخ باشند در آخر وقت او را
 سعادت ازلی پیش آمده جنتی میگردد و کما سیطره معاملات گاه گاه بطریق ندرت واقع
 می شوند و در این محکم حکم است و اعتبار کلی و اکثری را هست حضرت شیخ عبدالمطلب
 انصاری چه خوش فرموده است الهی مردم از روزنا خیر می ترسند و عبدالمطلب از روزنا اول
 قوله ما استودع فی غیب السرائر ظهیر فی شواهد الظواهر یعنی
 آنچه مضمّن نهاده شده است در اسرار غیبیه ظاهری شود علامات آن در صورت ظاهری
 این مقوله نیز اشاره بمضمون دو مقوله فوقانیه میکنند هر چه در بطون و کمون عالم اسراراً
 چیزی مستودع و مضمّن است نشانه بای آن در عالم ظاهری شوندان خیر و غنیمت
 و ان شرّ فشرّ قوله شتان بین مستدل به و مستدل علیه المستدل
 به عرف الحق لاهله و اثبت الامر من وجود اصله و الاستدلال علیه
 من عدم الوصول الیه و الا فتی غاب حتی تستدل علیه و حتی بعد
 حتی تکون الاثار هی التي توصل الیه یعنی فرق کثیر است میان آنکه او
 استدلال باو تعالیٰ کند و میان آنکه او استدلال بچیز دیگر بر او تعالیٰ کند آنکه استدلال
 باو تعالیٰ کند شناخته است امر محقق را برائے اهل او و ثابت و محکم کرده است کار
 خود از بنیاد و استدلال بر او تعالیٰ از سبب نارسیدگی او است باو تعالیٰ جلتان

در نه پس کے غائب او تعالیٰ تاکہ تو بر وجود او ویسی آری و کے دور بہت او تعالیٰ
 تاکہ آثار و کمالات سبب وصول او شوند تعالیٰ و تقدس۔ بدانکہ واصلین در گاہ مقدر
 استدلال باہو قلعے کنند بر وجود اشیاء و عالم را فلال اسما و صفات او مانند و
 از نور دلیل بر ظلمت و از وحدت دلیل بر کثرت گیرند و سالکین کہ از ان مرتبہ بپس
 اند دلیل از مخلوق بر خالق گیرند و مصنوعات را چونکہ صانع ضروری است از ظلال
 دلیل بر اصل گیرند و ظلمت را دلیل نور می کنند از این جا گفته اند شعرو فی کل شیئی
 له آیتة تدل علی انه واحد حضرت شیخ می فرماید کہ طائفہ اولے شناخته است
 اصل مطلب را و اصل دلیل بر فرع میگیرند زیرا کہ واصلین اند و اصل را ضرورت
 وسائل نیست و کیکہ استدلال از آثار بر فوثر و از کمالات بر کمون میکنند از سبب عدم
 وصول است پس بناچار در وسائل می آویزند و رندا و گاہی غائب نیست کہ بر وجودش
 استدلال از دیگر چیز گرفته شود و گاہی دور نیست کہ بر قرینش دلیل آوردہ شود و دلیل کج
 او ہم اوست و دیگر چیز در خور آن نیست کہ بر او دلیل تواند شد

آفتاب آمد دلیل آفتاب گردی بیلی باید از وی رومتاب

بینا بر وجود آفتاب ہم دین آفتاب دلیل کافی است و آنکہ تا بینا است و تا بینا
 خواهد ماند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبب

قوله لينفق ذو سعة من سعته الواصلون اليه ومن قدر عليه
 من رقة السائرون اليه یعنی نفقه و بد صاحب وسعت مراد از ان واصلین است
 بجناب قدس او تعالیٰ و آنکہ تنگ شده است بر او رزق او مراد از ان سالکین
 است چونکہ مقوله سابقہ در بحث استدلال خلق را و طائفہ مقرر فرمودی واصلین
 دوم سالکین و برائے هر طائفه آثار مخصوصه آن بیان فرموده و این مقوله میفرماید
 که مراد از ذو سعة در کرمیه لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه من رقة

فلینفق مما اتاه الله بهن ووظائفه اند و اشاره بآن است که بر دو صلیب لازم
 است که نعمت محصله خود را بر محتاجان ایترا کنند و دستگیری گمراهان تیره ضلالت
 فرایند و کسانیکه سالکین راه اند بقدر وسع خود ایترا مراتب خویش نمایند سه
 تودستگیر شوای خضر پے خجسته کن پیاده میروم و همراہ سوارانند

قوله اهتدی الراحلون الیه بانوار التوجه والواصلون لهم انوار
 المواجہة فالاولون للانوار وهو الانوار لهم لانهم لا یتم الله لاشی
 دو نہ یعنی براہ راست شدند و زندگان بسوئے او بسبب روشنائی انوار
 طلب او شان و آنا نکه و صلیب در گاہ قدس اند اینہارا انوار تقابل خود بخود حاصل
 است پس طائفہ اولے برائے انوار است و طائفہ ثانیہ انوار برائے ایشان است
 زیرا کہ اینہا برائے پروردگار خود اند و در رقیبت ماسوی نیستند حضرت شیخ در ایس
 مقولہ نیز بطریق جدید فرق و صلیب و سالکین میفرماید و آن اینکہ سالکان اطلب
 او تعالیٰ روشنائی راہ است و بآن روشنی از گمراہی نجات یافته اند و کشال
 کشال بسوی مقصود میرندش و خشنودی او شان بہمیں انوار است و دو صلیب
 در گاہ مقدس مفید انوار نیستند کہ انوار مجتہ و حصول خود اینہارا حاصل است
 و این طائفہ خاص برائے خدائے خود اند و ماسوی را اگر چہ انوار باشد از میا برداشتہ

انہیں سالکین در ظلال اسما و صفات مہتدون بانوار اسما و صفات اند و
 دو صلیب در انوارات معمورون بانوار مواجہتہ اند۔ قوله قل الله ثم ذرہم
 فی خوفناہم یلعبون یعنی بگو اللہ را پس بگذار دیگران را کہ در باطل خود باز
 کنند کاں باشند حضرت شیخ در ایس مقولہ گویا استہلال براحوال و صلیب بیان
 فرمود کہ مقصود شان ذات پاک پروردگار است و ماسوی هیچ تعلقی قلبی و روحی
 ندارد و اشاره با لکہ ہر کہ مشغول ماسوی او تعالیٰ باشند او در باطل ہازی کنانند آری

سہ ہر چیز ذکر فدائے حسن است گر شکر خوردن بود جاں کنندن است

قوله تشوّفاك الى ما بطن فيك من العيوب خير من تشوّفاك الى ما حجب عنك من العيوب ۵ یعنی انتظار تو برائے نقائص و عیوب باطنی خود بہتر است از انتظار تو برائے آنچه پنهان است از تو از اقسام منیبات اے عزیز منیبات دو قسم است قسمی است کہ در وجود تو است و قسمی است کہ خارج از وجود تو است منیبات وجودی نقائص بشری است از عجب و ریا و ستمتہ و حقد و حسد و حرص و طول امل و تکبر و طغیان و غفلت و عجلت و غضب و ظلم و غیرہ من الذائم و امراض القلب و منیبات خارجی احوال ماکان و مایکون و آنچه از اثرہ عقل و فہم تو بیرون باشند حضرت شیخ میفرماید کہ ترا بہتر اینکہ اذل خود را بعیوب خود خبر داری و تدارک آن نمائے و دل را از بیماری مائے مہلک نجات دہی کہ صفات مذکورہ ہر یک مہلک قلب تو ہست و باحوالات خارجی ترا بیچ غرضی نیست آنچه ترا با آن احتیاج است آنرا با صلح آر و اسرار الہی را بہالک آں سپار اگر قلب با صلح آید منیبات خارجی خود بخود در آں جلوہ گر خواہند گشت آئمہ خود را از زنگ زائل صیقل باید نمود کہ قابل انعکاس اشیا گردد و ایں زنگ دو قسم است عارضی و ذاتی عارضی بجاہات زائل میتواند شد و ذاتی را بجز تقدیر الہی جہشانہ دیگر چیز زائل نتواند کرد شیخ سعدی می فرماید سہ

نہ زنگ عاریتی بود بر دل فرعون کہ صیقل یوموسی سیاہیش نزد
خواند و باہ نداوش کجا رود بخت بدست ویدہ مسکین ویش فرمود

قوله الحق ليس محبوب داما المحبوب انت عن النظر اليه اذ لو حجبه شيء لستره ما حجبه ولو كان له ساتر لكان لوجوده حاضر و كل حاضر لشيئ فهو له قاهر وهو القاهر فوق عبادة ۵ یعنی حق تعالی

در حجاب نیست بلکه تو در حجاب هستی از دیدن او زیرا که اگر که ام چیز حجاب او تعالی می تواند شد هر انبیه او را می پوشانید و اگر پوشنده می بود او تعالی را هر آنکه او حایل می گشت او را تعالی و تقدس و هر چیز که حایل و حاضر باشد چیز دیگری را هر آنکه بر او غالب باید بود و حال آنکه او تعالی غالب است بر تمامی مخلوق خود در این مقوله حضرت شیخ بطریق مقدمات منطقیه ثبوت عدم حجاب او تعالی نموده است و حاصل مقدمات و اخراج نتیجه صحیح شکل اول منطقی این است الحق غالب و کل غالب لیسین بحجوب فالحق لیسین بحجوب و همچنین در مقدمات سائر و حاضر و قاهر اگر چه کلیت کبریه بقواعد منطقیه و عبارات حضرت شیخ محل نظر است اما ایشان بجهت استغراق انوار توحید توجه قواعد فلسفی نشده اند مقصود اینست که او تعالی را حاضر و حاضر و حایل است نیست و ندیدن تو را و از آن بسبب حجاب زیرا که هیچ چیز حجاب و سائر او تعالی نتواند شد بلکه نه دیدن تو را و از بسبب ضعف بصر و بصارت تست لا تدرا که

الابصار وهو يدير كالا بصمار وهو اللطيف الخبير

گر نه بیند بروز شب پر چشم چشمه آفتاب را چه گناه

قوله اخرج من اوصاف بشر يتك عن كل وصف منا قضي بعبودتك لتكون لنداء الحق عجيباً و من حضرت قریباً یعنی بیرون شوازه و صاف بشریت خود از هر عادت که منافعی بندگی است تا که شوی نداء خالق خود را بیک گویا و بجزرت قدس او تعالی نزدیک. اے عزیز مقصود از او امر و نواهی شرعیه اظهار بندگی است و بشریت که آغشته نفس اماره و خطرات شیطانیه است او صافی دارد که منافعی و مناقض بندگی است و آن اوصاف در مقوله سابقه قوله تشوق الی باطن فیک من العیوب الی اخره مذکور گشته است در این مقوله حضرت شیخ میفرماید که از آن اوصاف بشریه و ذاتم عاوییه که امر از من میگذرد

قلب است بیرون آیی تا نداری او تعالی را اجابت توانی کرد و قرب حضور او تعالی
 یابی و باجو و تلوث نجاسات باطنیه قابلیت قرب حضور و قابلیت اجابت ندا
 حق نداری داس نداری است که در قرآن مجید جا بجا بلفظ یا ایها الذین آمنوا
 و بلفظ یا عبادی و بلفظ یا ایها الانسان و بلفظ یا بنی آدم وارد شده است
 الحاصل نداری حق را آن وقت بیک توانی گفت که از جفاست او صاف بشریت
 خود را پاک داری و هر که گرفتار او صاف بشریت از کبر و ریا و سمعه و عجب و غضب
 و حرص و غیره باشد و خلاف ما امر الله تعالی کار میکنند پس چه طور نداری و گفت
 را بیک توانی گفت که او مشغول طغیان و نافرمانی است قوله اصل کل
 معصیته و غفلة و شهوة الرضی عن النفس و اصل کل طاعة و یقظة
 و عقبة عدم الرضا منك عنها یعنی بنیاد هر گناه و غفلت و شهوات رضامندی
 تو است از نفس خود و بنیاد هر طاعت و بیداری از غفلت و پاکی از معصیت
 نارضا مندی تو است از نفس خود. در این مقوله حضرت شیخ اصل کار و بنیاد
 صلاح و فلاح بیان فرموده آن اینکه بحکم اعدا عدوک نفسک التي بین
 جیبک و بحکم ان النفس لا مارة بالسوء الا ما رحم ربی هر چه است
 از غیر و شر بهیمن نفس تو است چونکه وضع جلی او بر طغیان و سرکشی است اغراض
 باو امر و نواهی کار این بے نصیب است پس بحکم غالب هر که از نفس خود راضی شد
 و او را خوب دانست بنیاد هر معصیت و غفلت و شهوات نغیبه را محکم نهاد و
 ازین آفت رستگار شدن مشکل اگر در اخبار پیشینیان نظر کنی از قصه شیطان
 لعین و فرعون و نمرود و غیر هم و ترمذ کفار و فجار و پلاک امم باضیبه جمله را بنیاد بهیمن
 خوش دانستن نفس خود است و هر که از نفس خود ناراض شد البته مقتضیات او
 را عمل نخواهد نمود و اصل و بنیاد هر طاعت و فرمان برداری و بیداری از غفلت

و پکی از شرارت را محکم نهاد در عالم بدنام شیطان است و او خود از شماست
 نفس خود ملعون و مطعون و مردود و محروم گشت، اگر چه دشمنان جانی و مالی و روحی
 انسان بسیار اند اما بدترین و اجنث ترین دشمنان نفس انسان است از آن سبب
 اعدای عدوک نفسک وارد شده است و اگر بصلاحت آید و باطمینان گراید بحکم
 خیار که فی الجاهلیة خیار که فی الاسلام چون او خوب و نفیس و جوهرین
 بے بها و دیگر چیزے نیست ع تا یارگرا خواهد میشش بکه باشد. قوله دکان
 تصوب جاهلا لایرضی عن نفسه خیر لک من ان تصوب عالما
 یرضی عن نفسه فاتی علمه لعالم یرضی عن نفسه و ایتی جهل لجاهل
 لایرضی عن نفسه یعنی اگر مصاحبت و رفاقت کنی با جاهلی که از نفس خود راضی
 نباشد بهتر است برائے تو از صحبت عالمی که از نفس خود راضی باشد زیرا که چه سود
 جهلی است مر جاہل را که او از نفس خود ناراض باشد. چونکه در مقوله سابقه حضرت
 شیخ فرمود که اصل بر عصیت و بدی رضا از نفس است و اصل بر طاعت خوبی
 نارضا مندی از او است در اینجا بطریق تاکید آن مقوله میفرماید که مقصود و مدار کار
 بر علم و جهل نیست بلکه مدارا مر بر خوشنودی از نفس خود و عدم خوشنودی از آن است
 و مقصود از علم همین تذلیل و تحقیر نفس است اگر این مقصود از علم حاصل
 نیاید بلکه بعلم خود مباهی و از نفس خود راضی باشد از صحبت همچین عالم نفس پرور
 صحبت آن جاهل بهتر است که او خود را ذلیل و حقیر بدکار شمرد زیرا که صحبت
 عالم بے عمل موثر و مضراست که او بدلائل علمی قباحت خود را برنگ صحبت
 می نماید و صحبت جاهل بے عمل که خود را بدکار داند آنقدر ضرر ندارد که او بدی خود را
 برنگ نیکی ظاهرنمیکنند. اسے عزیز در این زمان پرفتنه اکثر خرابی دین و شریعت
 از شامت اعمال علماء سورا است تحلیل ما حرم الله و تحريم ما احله الله

"اگر چه دشمنان جانی و مالی و روحی انسان بسیار اند اما بدترین و اجنث ترین دشمنان نفس انسان است از آن سبب اعدای عدوک نفسک وارد شده است و اگر بصلاحت آید و باطمینان گراید بحکم خیار که فی الجاهلیة خیار که فی الاسلام چون او خوب و نفیس و جوهرین بے بها و دیگر چیزے نیست ع تا یارگرا خواهد میشش بکه باشد. قوله دکان تصوب جاهلا لایرضی عن نفسه خیر لک من ان تصوب عالما یرضی عن نفسه فاتی علمه لعالم یرضی عن نفسه و ایتی جهل لجاهل لایرضی عن نفسه یعنی اگر مصاحبت و رفاقت کنی با جاهلی که از نفس خود راضی نباشد بهتر است برائے تو از صحبت عالمی که از نفس خود راضی باشد زیرا که چه سود جهلی است مر جاہل را که او از نفس خود ناراض باشد. چونکه در مقوله سابقه حضرت شیخ فرمود که اصل بر عصیت و بدی رضا از نفس است و اصل بر طاعت خوبی نارضا مندی از او است در اینجا بطریق تاکید آن مقوله میفرماید که مقصود و مدار کار بر علم و جهل نیست بلکه مدارا مر بر خوشنودی از نفس خود و عدم خوشنودی از آن است و مقصود از علم همین تذلیل و تحقیر نفس است اگر این مقصود از علم حاصل نیاید بلکه بعلم خود مباهی و از نفس خود راضی باشد از صحبت همچین عالم نفس پرور صحبت آن جاهل بهتر است که او خود را ذلیل و حقیر بدکار شمرد زیرا که صحبت عالم بے عمل موثر و مضراست که او بدلائل علمی قباحت خود را برنگ صحبت می نماید و صحبت جاهل بے عمل که خود را بدکار داند آنقدر ضرر ندارد که او بدی خود را برنگ نیکی ظاهرنمیکنند. اسے عزیز در این زمان پرفتنه اکثر خرابی دین و شریعت از شامت اعمال علماء سورا است تحلیل ما حرم الله و تحريم ما احله الله"

و دین فروشی و ما هنت اهل دنیا کار علماء و سورا است فساد العالم فساد
 العالم مثل مشهور است - قوله شجاع البصيرة يشهدك قربه منك
 و عین البصيرة تشهدك عنك الوجوده و حق البصيرة يشهدك
 وجودك لا عدمك و لا وجودك كان الله و لا شیئی معه و هو
 الآن علی ما علیه کان یعنی روشناسی چشم بصیرت می نماید نزدیک او تعالی
 با تو و عین بصیرت می نماید اراده تو بجزئول محبت ذاتیه و حق بصیرت می نماید
 محبت ذاتیه قطع نظر از است و نیست وجود تو بود او تعالی درازل و نبود هیچ
 چیز با او و او تعالی موجود است در این وقت بر آن طرح که درازل بود این مقوله
 حضرت شیخ راجع است بر مراتب ثلاثه یقین اول مرتبه علم الیقین است و
 فوق ازان مرتبه عین الیقین است و فوق ازان مرتبه حق الیقین است
 مقصود اینکه سالک راه او تعالی را اول که چشم بصیرت میکشاید او تعالی
 را اقرب بخود از خود میدانند این مرتبه علم الیقین است و مقامات قرب را
 طی کرده چشم بصیرت او اراده صادق محبت ذاتیه پیدای کند و درال اراده
 محبت فانی میگردد با یقین شعور از وجود خود و این مرتبه عین الیقین است
 بعد ازان مقامات و مراتب محبت ذاتیه را طی کرده بحقیقت محبت ذاتیه
 مشرف می شود و درال اضمحلال و استهلاک پیدا میکند و از وجود خود وجوداً و
 عدماً شعور میگردد و این مرتبه حق الیقین است به عبارت دیگر حسب مشرب
 حضرات نقشبندیه قدس الله اسراراً لیها مرتبه او ثار دلایت اولیا و مرتبه
 ثانیه را دلایت انبیا و مرتبه ثالثه را دلایت علیا و دلایت اولوالعزم میفرماید
 و مسئله وحدت شهود که مشرب اکثر اکابر نقشبندیه است راجع بهمین مرتبه ثالثه است
 بخلاف مسئله وحدت وجود که مشرب اکثر اکابر سلاسل ثلاثه است قدس الله تعالی

اسرار با جمیع که آن را جمع بمرتبه ثانیه است زیرا که در آن مشرب وحدت وجود و وجود را
 واحد میدانند و مراد از وحدت وجود وجود الوحدۃ است و برای اصل وجود دیگر مخلوق
 را ثابت نمیدانند و این اصل شانهاست عجیب برمی آزند که در کتب مستفاد قوم تفصیل
 مذکور است و مشرب وحدت شهود بمعنی شهود وحدت است یعنی سالک را نظر بر
 وحدت او تعالی است قطع نظر از وجود ماسوی و عدتیت آنها و این راه کشاده و صفا
 از فائده و طریق اصحاب خیر البریه علیهم و علی آل الصلوٰۃ و التسلیمات است و حضرت
 شیخ نیز در اخیر این مقوله میفرماید و حق البصیرۃ بشهدک وجوده لا عندک ولا وجودک
 و در فقره اخیر مقوله کان الله و لا شیئی معه دهو الان علی ما علیہ کان
 اشاره است باینکه چنانچه او تعالی در ازل بر وحدت صرفه بود و حالانیز بر همان
 وحدت صرفه است تعدد مخلوقات تغییر در وحدت او هیچ نوع نیادوده است
 و هو الاذل و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیئی علیم - قوله لا
تتعد نیتہ همتک الی غیرہ فان الکریم لا یخطا الالامال یعنی مگر او
 اراده همت خود به سوائے او تعالی که او کریم است فوت نمی شود از او امید
 تو مقصود شیخ از این مقوله ارشاد سالک است بسوائے او تعالی که اراده و قصد
 خود بجز ذات پاک او تعالی نکند و هر چه مقتضیات نفس است ازال بگذرد و
 همت خود را خاص متوجه طلب رضائے او کند تا که قابل قبول شود و اشیاء طلب
 ضمناً حاصل او شود و از او غیر او را نخواهد و این مقام کاملین است آری
 من کان لله کان الله له و من کان الله له کان له کل شیئی و من
 تشعب علیه المقاصد لا یبالی الله به بای داجه هک در اخیر مقوله
 حضرت شیخ می فرماید فان الکریم الی اخره یعنی آمال و مقاصد و مطالب
 تو جمله نزد او روشن و هویدا است و از او هیچ چیز فروگذار نمیشود و او خود آنچه خواهی

وقتی که خواهد ترا خواهد داد که در دست خود روش بنده پروردی داند. قول را
 ترفعن الی غیره حلیه و هو مورد هاء علیک و کیف یرفع غیره ما کانت
 هوله واضعاً من لا یتطیع ان یرفع حاجه عن نفسه فکیف
 یتطیع ان یکون لها من غیره سرفعا یعنی حاجت روائے
 خود را از غیر او نخواه حال آنکه او تعالی رساننده حاجت تو است و چطور برداشته
 می تواند غیر آن تکلیف را از تو و حال آنکه و هنع آن او تعالی است کسیکه
 نمی تواند از خود دفع ضرر چطور می تواند دفع ضرر را از غیر خود - اے عزیز هر که میتواند
 نهاد می تواند برداشت و آنکه نمی تواند نهاد نمی تواند برداشت و اضنع جمله مصاب
 جسمی و روحی او تعالی است پس در رفع آن نیز التجا با تعالی باید کرد و من لا
 یتطیع لنفسه نفعاً و الا ضرراً و الا موتاً و الا حیواناً و الا نشوراً فکیف
 یتطیع ذلك الامور لغیره - از اینجا کسی گمان نبرد که وسائل بکاراند
 زیرا که این عالم عالم اسباب است و اکثره اراده الهی جلشانه درین استحال
 اسباب و وسائل ظاهری شود و طلب و وسائل مأموریه او تعالی است که
 یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة الی اخر الایة
 گویا که وسائل را سبب ظهور او است خود گردانیده است پس هر که را توفیق
 استعمال و وسائل داد دلیل واضح است بر آنکه انجام مطلوبش مقصود و مقضی
 معبود است و من دق باب الکریم الفتح و بندگان خاص خود را و وسائل
 انجام مطالب عباد کرده است اعیان و اموال او و تقدیم لفظ و اتقوا الله بر
 وسیله و ذلکته مجیب است اول اینکه اے بندگان خدا از خدا بترسید
 وسیله را فاعل حقیقی انجام مطالب خود ندانید که فاعل حقیقی او تعالی است
 و وسیله را بجز شفاعت و یگر طاقت نیست و دم اینکه از خدا بترسید و برائے

انجام مطالب خود بنیرو سید بزرگه مقدس اوتعالیٰ تقرب مجوسید که هر کس
بروئے خود شایان حضور حضرت کبریائی نیست فافهم ولا تکن من القاصین
قوله ان لم یحین ظنک به لاجل وصفه حین ظنک به لوجود معامله

معک فهل عودک الا احساناً وهل اسدی الیک الا امتناناً ه
یعنی اگر گمان نیک تو بر اوتعالیٰ از جهت صفت رحمانیت نشود باری گمان خود
نیک کن در حق اوتعالیٰ از جهت سلوک او با تو ای بجز احسان دیگر سلوک بانو کرده
است و بجز فضل و خوبی دیگر چیز تو فرستاده است این مقوله حضرت شیخ
در باب تاکید سالک است بر حسن ظن در حق اوتعالیٰ و تقدس که حسن ظن
طاک امر و توشه مرد مسلم است در حدیث قدسی دارد است انا عند ظن
عبدی بنی فلیظن بی ما شاء شیخ می فرماید که صفات حسنه اوتعالیٰ که سها
حسنی اند چون غفور و رحیم و رحمان و ستار و دال و غیره بر آن دال اند و برائے
ثبوت حسن ظن تو کافی اند و اگر قطع نظر از آن کرده شود و سلوک و معامله اوتعالیٰ
با تو در خیال آورده شود که سراسر احسان و امتنان و خوبی و سترو عفو است
دلیلی واضح و برهانی قاطع است بر اینکه بنده را لازم که بر پروردگار خود نیک
گمان کند و بدانند چنانچه در ایام حیات بر نیکی کرده است همچنین در عقبی بمباحسان
خواهد کرد و اگر بشامت اعمال بد مرا چندی پاداش کند آنهم کمال عدل اوست
تعالیٰ و تقدس شان و علم نواله و احسانه قوله العجب کل العجب من یرب
ممالا انفکاک له عنده ویطلب ما لا یبقا له معه فانها لا تعصی
الابصار و لکن تعصی القلوب التي فی الصدور یعنی نهایت
تعجب است از آن کس که می گزید از آنکه از او رستگار نمی تواند شد و می طلبد
آنرا که بے بقا د بے وفا است یا او پس اینکس کوری چشمش ناپا هری ندارد بلکه

کور و ناپیدا شدہ است آن دل کہ در سیتہ اوست حضرت شیخ در این مقولہ
 نہایت تعجب می فرماید از این تفسیر کہ در این زمان معمول و مقبول خلق است
 گر سخن از پروردگار خود دنا فرمان شدن از او مراد تعالیٰ با وجود آن کہ
 میدانند کہ مراجع باو تعالیٰ است و از او مراد راہ گریز نیست و انہماک در طلب
 دنیا سے دینہ و مناصب فانیہ زائلہ با وجود آنکہ میدانند کہ اس مطلوب من ہویفا
 است و عنقریب ما را جملہ گذشتنی است و بغیر کفن کہ آنہم در شک است کہ
 بیاید یا نیاید دیگر بیچ از مال و متاع دنیوی با وفا نخواہد کرد این ہر دو معمول
 خلق این زمان است پس سبب آنکہ گفتہ شود کہ این شخص نابیتائی دل است
 دیگر چہ باید گفت اسے عزیز نابیتائی چشم بصر چند روز معدود است و بران چہ
 مرتب و ناپیدائے چشم بصیرت ابدی است و بران زجر مرتب است ع
 بیس تفاوت رہ از کجاست با کجی

مردم این وقت از کوری بصر پناہ میخواہند و طلب مال دنیوی کہ ناپیدائے
 بصیرت می آرد بہ عا و اوراد می خواہند اللهم اسرنا الحق حقا و اسرنا زقنا
 اقباعہ و اسرنا الباطل باطلا و اسرنا حقنا اجتنابہ۔ قولہ لا ترحل من
 کون الی کون فتکون لکما دال الرحی ید و الذی اسر ترحل الیہ
 هو الذی اسر ترحل عنہ و لکن اسر حل من الی المکون و الی
 سربک المنتہی ہ یعنی سفر کن از اثر با اثر و از خلق بخلق و اگر چنین کنی مثال
 تو چوں خراسیا خواہد بود کہ تمام روز میگرد و اس موضعی کہ باں در آخر روز سیر
 بعینہ ہماں موضع است کہ در اول روز از اس روان شدہ است بر تو لازم است
 کہ سفر کنی از مخلوق بخلق بدرستی کہ نہایت سفر تو در گاہ مقدس او تعالیٰ خواہد
 حضرت شیخ در این مقولہ تمثیل مسافران دنیا را بخوب و جد بیان فرمودہ است

کہ کارشان امور دنیا و مہوم زمانہ است اول از بے شعوری صبی بشعور دنیا و از
 انجا ب حصول مراتب ذہنی بدریغہ تجارت و زراعت و ملازمت و حرفت و
 پچہیں اقتان و خیزان تا ایام کہولت و شیخوخت و رجوع بازند العمر لکی
 لا یعلم بعدا علم شینتا۔ باز بہاں بے شعوری کہ در ایام صبا بود میرسد
 این ہم بشر طیکہ مرگش اماں دہ پس مثال او مثال خیر آسیا است کہ تمام روز
 میرود و در آخر روز بہمان قدم اول روز استاده است این چنین نباید بلکہ سفر
 از مخلوق بخالق و از منازل مہبوط بہ مراتب عروج و از خلق با مردان مرحقان
 و از حقائق بحق تعالی جل شانہ باید کرد کہ ابتدا منزل از خاک و انتہایش
 فوق افلاک بلکہ افلاک کہترین زمینہ عروج تو خواهد بود
 تراز کنگرہ عرش میزند صفیہ
 نمازت کہ در این واگہ چہ افتاد است

وان الی سربک المنتہی۔ قولہ۔ انظر الی قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام
 من کانت ہجرۃ الی اللہ ورسولہ فہجرۃ الی اللہ ورسولہ ومن
 کانت ہجرۃ الی دنیا یصیبہا ادا مرآة یتزوجہا فہجرۃ الی ما
 ہاجر الیہ فافہم قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام فہجرۃ الی ما ہاجر
 الیہ و تا مل هذا الامر ان کنت فافہم والسلام یعنی نظر کن بسوئی
 معنائے حدیث شریف ہر کہ ہجرت و رجوع او بخدا و رسول او است پس تحقیق
 کہ او ہاجر بخدا و رسول او است و ہر کہ ہجرت او بسوئے حصول دنیا باشد
 یا بسوئے زنی باشد کہ آن زن را بنکاح آرد پس او ہاجر دنیا و زن است
 پس بفہم فرمود و آنحضرت را علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ ہجرت او باں چیز است
 کہ در قصد دلادہ او بود و او را ہاجر خدا و رسول نباید گفت و تا مل کن دیر

کار اگر صاحب فهم و فراست هستی - این مقوله حضرت شیخ گو یا که تا بید و تا کید مقوله
 سابقه است که لا ترحل من کون الی کون الی آخره یعنی مراتب عروج و
 قرب او تعالیٰ به دعوت سستی حاصل نمی شود بلکه در این کا قصه قلبی واراده
 حقیقی مطلوب است در زمانه شریفه شخصی از مکہ مکرمه بسوسے مدنیہ مطهره هجرت
 کرد و مقصودش تزویج بیوه زنی بود که او را ام قیس می گفتند پس حضور را
 صلے اللہ علیہ وسلم فرمود که بجز هجرت کسی مهاجر الی اللہ و رسول نمی شود تا که
 صداقت نیت با او شامل نباشد و فرمودند که فلاں مهاجر ام قیس است و در
 اول این حدیث صحیح وارد است انما الاعمال بالنیات ان مال کل امری
 ما نوى فمن کانت هجرته الی غیره حدیث و در حدیث دیگر در دست نیت
 المرء خیر من عمله تصحیح نیت و خلوص آن مرخاق یکنار ادر تمامی اعمال
 غیر اساس و بنیاد کار است و بدو نه خراط القناد - قوله لا تصعب
 من لا ینهضک حاله ولا یدلک علی اللہ مقاله یعنی مصاحبت و
 رفاقت مکن با کسی که برانگیخته نکند ترا بسوسے طاعت حال او و دلالت
 نکند ترا بر هجرت او تعالیٰ قال او - این ارشاد حضرت شیخ مر سالک انبیاست
 مفید و با وقعت است چونکه در عبارات کتب بطریق عموم دیده می شو که صحبت
 بانا اهل نباید و اندرین معنا حافظ شیرازی می فرماید نخست موعظت پیری فروش
 این است ع که از مصاحب نا جنس احتراز کنید؛ اما تیز اهل و ناهل و
 قابل صحبت و عدم قابل آن در یک عبارت و چیز چنانچه شیخ بیان فرموده کسی
 نگفته و این گویا میزان است بدست سالکان صحبت هر شخصیکه برانگیخته نکند
 ترا بسوسے طاعت دیدن حال او و پیدان کند در دل تو هجرت او تعالیٰ گفتار او
 پس از صحبت چنین شخصی اگر چه شیخ وقت و فلان ابن فلاں باشد بگریز و از او دوری

پیوسته کمال است از صحبت چنین شخصی از هر کس که پیوسته کمال است

و عطا بسیار می فرمایند فرمودند هر که بپند نگیرد از حال ما پند نخواهد گرفت از قال
 بالکلیه طریق حسن مطالبان را تعلیم حال شیخ است از وظائف یومی بسیار شتغال
 بعبادات و مراتب بندگی و ترک مملکات و فعل منجیات و رابطه که حضرات نقشبندی
 قدس الله تعالی اسرار اهلها مطالب را مفید از ذکر فرموده اند مقصودشان
 ازاله محقق بحال شیخ است. قوله من جاکنت مسیتاً فإسراک الاحسان هنک
 صحبتک الی من هو اسوء حالاً منک یعنی بسا اوقات گنهگار را می نماید ^{حسان}
 او تعالی صحبت او با کسی که ابد حال تر باشد از او. مقصود شیخ و الله اعلم ازین
 مقوله آن است که اگر صحبت کامل تر نصیب نشود و بصحبت کسی گرفتار شوی که حالت
 او از حالت تو بدتر باشد پس هم احسان او تعالی را شاگرد باش که ترا ازین چنین احوال
 نجات داده است در حال خود در دنیا که من چندینم و فلاں چنان است زیرا که آنکس
 را بحال بد گرفتار کرده است میتواند که حال تو او را بد و حال او ترا بد و کلا یا من مکر الله
 الا القوم الخاسرون پس بهر حال صابر و شاکر باش و ممنون احسان او تعالی شو
 قوله ما قل عمل برزخ من قلب زاهد و کثر عمل برزخ من قلب راجع یعنی
 کم نیت عمل قلیل که از دل عارف و زاهد آید و بسیار نیت عمل کثیر که از دل عاشق
 دنیا آید. بدان که مدار عمل و استحقاق درجه قبولیت آن بکثرت و قلت عمل است
 بلکه بصدق و اخلاص است چونکه عمل زاهد از دنیا با خلاص است نزد پروردگار درجه
 قبولیت می یابد و عمل راجع دنیا اگر چه بظاهر کثیر می نماید اما بسبب آنکه کدورت
 باطن و محبت دنیا دل او را فر گرفته است عملش از درجه خلاص ساقط و از مرتبه
 قبولی باطل آمد از آن سبب در حدیث شریف آمده است لو انفق احدکم مثل المص
 ذهباً ما بلغ مد احدهم و نصیفه ادکما قال صلی الله علیه و سلم کریم اتقا
 یتقبل الله من المتقین نص صریح است. قوله احسن الاسمال نتائج حسن الاحوال

دحسن الاحوال من التحقق في مقامات الانزال یعنی خوبی عمل یا نتیجہ خوبی
 احوال است و خوبی احوال از تحقق شدن سالک است بمقام رجوع الی الخلق
 بامر الخالق صفائی و جلا و نورانیت عمل سبب اخلاص کامل و محبت ذاتیه اوست
 است و این پس وقت سالک را میسر می شود که بعد طی مقامات عروج رجوع الی الخلق
 بامر الخلاق العظیم برائے هدایت و ارشاد و سبیل فلاح و صلاح ایشان کنند و بر قدم
 صول مقبول و متابعت شریعت طاهره او صلی الله علیه و سلم کار دعوت خلق الی الله
 کنند و معامله اش بعد از رفع اسباب پس باسباب تعلق گیرد و عبارت حضرت شیخ مشرف
 باینکه صفائی احوال که صفائی اعمال نتایج آنست موقوف است بر رجوع عارف بمقام
 دعوت

دعوت

پایه آخر آدم است و آدمی گشت محروم از مقام محمدی

گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از دمی بچلپس محروم تر

قوله لا تترك الذكر لعدم حضورك مع الله فيه لان غفلتك عن وجود ذكره
 اشد من غفلتك مع وجود ذكره فعسى يرفعك من ذكر مع وجود غفلة الی
 ذكر مع وجود يقظة و من ذكر مع وجود يقظة الی ذكر مع وجود حضور و من
 ذكر مع وجود حضور الی ذكر مع غيبة عما سوى المذكور و ما ذلك على الله
 بعزیزه یعنی ترک کن ذکر و تعالی را بسبب عدم حضور بجهت اینکه غفلت مضرت است
 ترا از ذکر حیض و بلکه امید است در صورت ذکر به حضور اینکه برساند ترا بمرتبه ذکر با بیداری
 و ترقی دهد از ذکر با بیداری بمقام ذکر با حضور و ترقی بخشد از ذکر با حضور به ذکر بی که با نیاس
 اسوی الله تعالی باشد و نیست پس موهبت عظمی شکل بر حق تعالی اجل سلطان و علم عالم
 حضرت شیخ درین مقولات بسیاری از مشکلات راه سلوک حل فرموده و آن اینکه بسیاری
 از مبتدیان سلوک بسبب عدم حضور در ذکر اند ذکر با زنی مانند و این وسیله الیه است از

وسایس شیطان که ساک را از ذکر باز میدارد حضرت شیخ منع میفرماید ازین خطره
 وارشاد و تاکید کند که میفرماید که بهر حال مشغول ذکر باید بود اگر چه با غفلت باشد که بحکم
 و من دق باب الکرم الفقه شایکه غفلت به بیداری مبدل شود و بیلهی حضور
 رسانده و حضور به نسیان ماسوی رساند و حق تعالی بران قادر است اما غفلت آفتی
 است که هیچ چیز نزارک آن نتواند نمود و مرضی است هملک که نجات از آن غیر ممکن
 است قال الامام ابوالقاسم القشیری رضی الله تعالی عنه الذکر عنوان
 الولاية و منار الوصلة و تحقیق الامراة و علامته صحته الهدایة و دلالة
 صفاء النهایة فلیس و سراء الذکر شیئی و جمیع الخصال الحمودة راجعة الی
 الذکر - فضائل ذکر کثیر است و مطولات از آن مالا مال اند و کرمیه فاذا ذکر دنی اذکر
 حاجت به ذکر دیگر مناقب ذکر نگذاشته است پس با وجود چندین سهولت و آسانی از
 ذکر الهی غافل ماندن و در ذکر لایینی مصروف شدن بجز دلیل پنجتنی و بد نصیبی دیگر چه
 خواهد بود
 ذکر گو ذکر تا ترجیح آن است
 پاکه دل ز ذکر رحمان است

قول من علامات موت القلب عدم الحزن علی ما فاتک من المواقات
 و ترک الندم علی ما فعلته من وجود الکلیات یعنی از علامات مردن دل غم
 نکردن است بر قوت اعمال صالحه و پشیمانی نکردن است بر اعمال قبیحه - بدانکه دل
 زنده آن دل است که رابطه او با مشاهده او تعالی مربوط و در ذن نور معرفت در آن
 موجود و دل مرده آن است که ازین نعمت محروم است پس فرح دل زنده بطاعت
 و غم او بر قوت آن ضروری است که طاعات علامات رضائے او تعالی و سیات
 روزن رضا و رغبت او تعالی بر دل او فیضان میشود پس از رضائے او تعالی نشود
 و از منخط او سبحانه غمگین می شود و همین است نشان زندگی دل و اگر بر ترک طاعات

نشان غصیب او است طاعت سبحانه در روزیکه بطریق رابطه او را با خداوند خود در میان است از آن

و عمل سیئات نگین نشود و همین است علامت دل مُرده زیرا که روزنیکه از آن فیضنا
 نوز معرفت رضا و غضب الهی میشود مسدود بلکه منقود است پس چپاره از کجا برسد
 حدیث شریف وارد است من مترته حسننته و سائمته سئیته فهو مؤمن
 و ایضاً در حدیث عبدالمؤمن مسعودی مذکور است قال بیئنا نحن عند رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا اتاه آیت فلما حاذانا و سرای جماعتنا اناخ
 را احلتی ثم مشی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اوصفت
 را احلتی من مسیرة تسع فسیرتها الیک مستأدا و اسهرت لیلی و انظما و
 نهاری و افضیت را احلتی لا سئلتک عن اثنتین اسهرتانی فقال له النبی
 صلی الله علیه و سلم من انت قال نری بالخیل قال بل انت نری بالخیر سل
 فرب معضلة قد سئلت عنها قال جئت لا سئلتک عن علامته الله فمین
 یرید و علامته فمین لا یرید فقال له النبی صلی الله علیه و سلم یخ بجم کیف
 اصبحت یا زید قال اصبغت احب الخیر و اهله و احب ان یعمل به و اذا
 فاتنی حترنت الیه و اذا عملت عملا قتل او کثر ایقنت بشوابه قال هی هی بعینها
 یا نرید و لو ارادک الله للآخری هبناک لها ثم لا یبالی فی ای و ادهلکت
 فقال نری صبی حسی ثم ارقت و لم ینت قولہ لا یعظم الذنب
 عندک عظیمة تصدک عن حسن الظن بالله تعالی فان من عرف ربہ
 استصغر فی جنب کرمه ذنبه یعنی بزرگ نشود نزد تو گناه آن قدر که باز
 دار و ترا از حسن ظن برب او تعالی زیرا که هر که حق را برحمت و درافت شناخت حقیر میشود
 گناه خود در مقابله عفو و کرم او - اسے عزیز بزرگ دانستن گناه خود و قسم است
 محمود و مذموم اگر گناه خود را بزرگ و کلاں داند باین معنی که تا فراموشی است
 جل شانہ و از آن تبرسد و بزودی تداک آن به توبه کند محمود است و اگر گناه خود را

بزرگ داند باین معنی که عفو و کرم الهی وسعت رحمت او را قابل عفو آن نداند تا امید
 از رحمت گردد مذموم بلکه کاذب یکتا کفر خواهد بود در حدیث شریف وارد است
 والذی نفسی بینه لولم یتذبنوا الذی الله بکم ولجاء بقوم ینذبنون
 فیستغفرون الله تعالی فیغفر لهم و نیز در حدیث وارد است شفاعتی
 لاهل الکبای من امتی پس نشاید بنده را که گناه خود را آن قدر عظیم داند که عفو
 و کرم الهی را از تذکر آن عاجز داند و نشاید بنده را که گناه خود را آن قدر حقیر داند که
 عدل او تعالی را از تذکر آن عاجز داند و الایمان بین الخوف والرجاء بزرگان
 گفته اند گناه هر چند عظیم دانت شود نزد خدای تعالی حقیر خواهد شد و طاعت هر
 چند حقیر دانت شود نزد او تعالی عظیم خواهد گشت و بدانکه گناه با خوف بهتر است از
 طاعت با عجب که طاعت با عجب رو بنفس داد و گناه با خوف رو بحق دارد و قوله
 لا صغیرة اذا قابلک عدله ولا کبیرة اذا اجهلک فضلده یعنی نیست گناه
 صغیره اگر ملاقی شوی با عدل او و نیست گناه کبیره اگر ملاقی شوی احسان او را -
 حاصل این مقوله اینکه هر گاه که صفات او تعالی ظهور کند اعمال بندگان باطل و
 ناجیز می شوند اگر صفت عدل ظاهر گشت بر آنانکه بغض او تعالی اند حسنات او
 باطل می شوند و صفات او برنگ کبائر می شوند و اگر صفت کرم و فضل ظاهر گشت
 بر آنانکه محبوب او تعالی اند باطل و ناجیز می شوند گناهان او و کبائر او برنگ صفات
 میگردند - قال یحیی بن معاذ راعی الله عنه ان وضع علیهم عدله لم
 یتبق لهم حسنة وان نالهم فضلهم لم یتبق لهم سیئة اللهم اجعل سیناتنا
 سینات من احببت ولا تجعل حسناتنا حسنات من البغضت پس لازم
 است بر بنده که بر طاعات خود اعتماد نکند اگر چه با علی درجات برساند که اگر میزان
 عدل سنجید تمامی اعمال مکافات احسان و شکر بعض نعم او مانخواهند کرد و انگنایان

خود نا امید نشود اگر چه به نهایت درکات رساند که اگر بیزان فضل منجید تمامی معاصی
او مقابل یک رحمت او تعالیٰ نتواند نمود

گر شود لطف کرم در شان من جلوه طاعت دهد عصیان من

قوله لا عمل ارجی المقلوب من عمل یغیب عنک شهوده و یحقر عنک
وجوده یعنی نیست هیچ عملی امیدوارتر مردل سالک را از آن عملی که نابود شود
از تو دین آن عمل و حقیر شود نزد تو وجود آن - این عبارت در اکثر نسخ چنین وارد
شده پس در این صورت تقدیر مضاف قلوب باید یعنی لا عمل ارجی لصالح
القلوب الی اخره و اگر بجای للقلوب للقبول باشد حاجت بخند مضاف
نیست و بمایس تقدیر معنایش اینکه سلامت عمل از آفات شرط است برائے
قبول آن انما یتقبل الله من المتقین اے عزیز هر کس از خدا طلبکار اعمال
صالح بقدر طاقت خود بلکه بقدر قسمت خود بعمل می آرد قبول آن و عدم قبول
آن نامعلوم است حضرت شیخ در این مقوله علامت قبیل عمل صالح آن فرمود
که آن عمل از آن شخص فراموش باشد و اگر بیادش آید آنرا در جنب سیمات خود
نهایت حقیر شمرد عملی که مقبول بارگاه مقدس او تعالیٰ گردد آنرا از دل سالک
محموی سازد به دلیل کریمه الیه یصعد الكلمه الطیب و العمل الصالح یرفعه
هرگاه که عمل صالح رفع شد بیاد او در دل عامل آن نمی ماند و اگر بیادش باقی باشد
رفع آن درست نمی شود فافهم و اغتتم . قوله انما اورد علیک الواسد
لتكون به علیه واسد اء یعنی عطا فرمود بر تو معارف را تا شوی ببرکت آن
قابل حضور او تعالیٰ . بدانکه بنده تا که ملوث با کار غیر راست قابل حضور ملک
جبار نیست پس هرگز نخواهد آید بر قلبش فیضان انوار معرفت و اسرار صمدیت
فراید که با آن وجدش از زنگ ملوث ماسوی پاک و مصفی گردد یعنی از آن

اجازت حضور نوشتنش میدهد

اول از آلائش تن پاک شو پس سحریم در او خاک شو

قوله اورد عليك الواح ليتسلك من يد الاغيار وليحرك من ريق
 الاشارة يعني عطا فرمود بر تو نور معرفت را تا که خلاصی دهد ترا از دست ماسوی شهید
 تعالی و تا که آزاد کند ترا از بندگی مولات. اے عزیز بنده تا که مشغول ماسوی اللہ تعالی
 است و او در بندگی آنست و بهر اسلحه سخت مقید و زنجیر مولات محبوب آن
 نادان خود را آزادی نپندار و اگر عنایت او تعالی دستگیری کرد بر دلش در پیچه نور معرفت
 خودی کشاید و بان روشنائی زنجیر تاس قید خود می بسیند و بچندیه آن انوار از آل
 حبس رهایی شود و اگر عنایت او داد دست نگرفت همچنان نابینا در آل حبس ماسوی
 محبوس مانده عمر خود باقرمی رساند که می ضرب الله مثلنا جلا فیه شرکاء
 متشاکسون و سر جلا سلما للرجل هل یستویان مثلا دلیل واضح است

بر این مدعا - قوله اورد عليك الواح ليتسلك من ريق وجودك الى انفضا
 شهودك یعنی عطا فرمود ترا معرفت خود تا که برآرد ترا از زمان دیدن نفس مسوی
 حضور او تعالی. این مقوله حضرت شیخ نیز مثبت و مؤید مقوله سابقه اوست اورد
 عليك الواح ليتسلك من يد الاغيار الخ یعنی صفات بشریه تو که
 مانع انداز حضور او تعالی بمنزله زمان است مرز زمانیان را او تعالی بمحض
 کرم عطا فرمود ترا معرفت خود تا که برآرد ترا از این زمان و برساند ترا بیدان شهود
 و حضور او تعالی عارفان گفته اند سبحانک نفسک اذا خرجت منها وقعت
 فی سراح الابد قوله الانوار مطايا القلوب والاسرار یعنی الحالیان
 و یقین بمنزله مرکوب است کردل و سر ترا بحضرت علام الغیوب میرساند بدانکه
 لطائف عالم امر در اصطلاح حضرات نقشبندی پنج اند قلب و روح و سر و مخفی

و اخفی این لطائف را بحکمت پروردگار در سینه سالک موضح مقررہ است و
 اصول این با فوق العرش راند و این لطائف ستودہ در سینه سالک تاکہ حاصل
 خود ربط و پیوند نیا بدقتنا و بقایاں غیر ممکن و سببہ وصول این عالم سفلی بآل عالم
 علوی مرکوبے تیز رفتار باید و آن مرکوب انوار معرفت و یقین است کہ بحسن
 تربیت مرشد کامل حاصل شدہ حاصل بار امانت تا حضرت صمدیت گردد آری
 لا یحصل عطایا الملائک الا مطایاہ عطایائے اوہم مطایاے او برداشتنہ میتواند
 ورنہ من باتن چوں گاہ کجا و سفر عشق کہ از غم این بار گراں ہم کمری شد قولہ النور
 جند القلب کما ان الظلمۃ جند النفس فاذا اسرا اللہ ان ینصر عبده
 امدہ یجنود الانوار و قطع عند مدد الظلمہ والاعتیارہ یعنی نور معرفت
 شکر قلب سالک است چنانچہ تاریکی غفلت شکر نفس ہلک است اگر لطف
 اول تعالی دستگیری بندہ خود فرماید مدد میدہا و اربہ شکر نور معرفت و قطع میکند از
 او مدد شکر تاریکی ہائے نفس و مشغولے ماسوی اشد تعالیٰ این مقولہ حضرت
 شیخ تفصیل مقولہ سابقہ است الانوار مطایا القلوب والاسرار یعنی قلب و نفس
 انسان بہم مقابلہ و مجادلہ دارد آن بخیر میکشد و این بشر آں براہ فرمان می برد و
 این براہ طغیان و انسان بیچارہ ناتوان در میان این کشاکش حیران افغان و
 خیزاں گاہی زیر فرمان قلب رو بہدایت و گاہی زیر قہرمان نفس رو بہضلال^ت
 اگر لطف ازلی یاوری فرماید سببہ مدد قلب شکر نور معرفت و یقین میفرسید
 و بجز در سیدن بر شکر نفس و غواہیت غالب آمدہ آن نفس آثارہ را دستگیر
 و مجبوس کردہ با بیان جدید اورا مشرف می سازد و مبتدل از امارگے باطنیان
 می شود و از سر کشی باذعان میگراید و بحکم خیار کہ فی الجاہلیۃ خیار کہ فی
 الاسلام سپہ سالار و مدبر شکر قلب و روح میگردد بلی ان تصبر و اوتتقوا

و یا تو که من نور هستم هذا عید و کم را بگو بخسته آف من الملتکة
 مستویین و ما جعله الله الابشری لکم و لتطئن قلوبکم به و ما
 النصر الا من عند الله العزیز الحکیم پس بر بنده لازم است که در وقت
 مقابله و مجادله این هر دو لشکر بصدق دل و نیاز کامل و عجز و انکسار از درگاه
 او تعالی طلب امداد کند و بگوید اے پروردگار من و اے خالق و مالک من
 لشکر دشمن غالب آمده است و کار مرا با تمام رسانید سجد و جهد خود هر حیل که
 داشتیم صرف کردم هیچ فائده حاصل نشد درین وقت عاجزی بجز از مدد تو چاره
 نیست مددی فرما و این مغلوب مظلوم را از دست دشمن غالب و اربابان پس
 بحکم امن عیب المضطر اذا دعا و یکشف السوء در محراب و لیه لشکر غیبی میاید
 می شوند و تراز دست دشمن میزنند و ما ذلک علی الله بعزیز قولہ النور
 له الکشف و البصیرة لها الحکم و القلب له الاقبال و الادبار یعنی
 نور معرفت را کشف حقائق است و بصیرت را ادراک و تیزان و دل را گاهی اقبال
 و گاهی ادبار. این مقوله حضرت شیخ مویده مقوله سابقه است اما بسبب تفتن عبادت
 بطرز جدید و نوع دیگر بیان فرموده حاصل کلام اینکه نور معرفت را کشف حقائق است چو
 حسن طاعت و قبح معصیت و کشف منیبات بقدری که خواسته شود پروردگار باشد
 بصیرت سالک بسبب تیز و ادراک آن حسن و قبح حاکم است بر اخذ حسن و ترک قبح
 چنانچه بصیرت غیر نور آفتاب یا نور چراغ ادراک اشیاء نتواند نمود همچنین بصیرت بنور نور معرفت
 ادراک حسن و قبح معانی و منیبات نتواند کرد و حکم باخذ و ترک بعد ادراک است و دل
 سالک را اقبال فتح است اگر و امداد غیب رسیده و ادبار شکست است اگر آں مدد نرسیده
 ان ینصرکم الله فالغالب لکم دان یخذ لکم فمن ذالذی ینصرکم من
 بعدة قوله لا تفرحک الطاعة لانها بوزنات منک و افرح بها لانها بوزنات

من الله ايئك قل بفضل الله و برحمته في ذلك فليقرحوا هو خير مما يجمعون
 يعني خشنود و شوبطاعت باين معنا که از تو صادر شده است و خشنود شوبان باين معنی
 که حق تعالی توفیق آن تو عطا فرمود قل بفضل الله و برحمته لایه خشنود
 بعمل خیر من حیث انه صدر منك مذموم و محبط عمل است که نتیجه آن عجب است و
 عجب محبط عمل است و خشنودی بعمل خیر من حیث انه بر من الله الیک محمود
 است و مطلوب است که نتیجه آن شکر نعمت است و شکر نعمت موجب نزیه
 آن نعمت است لئن شکرتم لا نزيدنکم قوله قطع السائرین له والواصلین

الیه عن روية اعمالهم و شهود احوالهم اما السائرین فلا نهم لم یحققوا
 الصدق مع الله فیها و اما الواصلون فلا نهم غیبهم بشهوده عنها
 یعنی قطع کرده است سالکان راه او و او اصلان درگاه او دیدن اعمال و احوال
 خود را زیرا که سالکان را صدق خود محقق نشده است با د تعالی دران عمل و او اصلان
 خود در انوار شهود او تعالی مستغفرت اند و هر چه می بینند از او می بینند و خود را
 گم کرده اند. در این مقوله حضرت شیخ طایبان حق را دو فریق بیان فرمود یکی
 سالکین را که مولی دودم و اصلین آن درگاه میفرمایند که هر دو طاعت را او تعالی
 توفیق آن داده است که اعمال و احوال خود را بنظر اعتبار نمی بینند مگر در وجه
 تمیز اعمال فرق است سالکان راه ازاں و جبهی بینند که نفوس خود را
 در طلب حق متمم دانسته صدق مسالمة را با مولای خود تحقق نمیدانند پس احوال
 و اعمال و مواجید و مکاشفات خود را اعتبار نمی نهند و از خوف استدلای لزیان
 لزیان اند و او اصلان درگاه هوش ازاں و جبهی بینند که او را می بینند و فناء تمام
 حاصل وقت شان گشته خود را و احوال و اعمال خود را فراموش کرده اند.
 قال الشيخ ابو یزید البسطامی رضي الله تعالى عنه لوصفت لي تحليدا

واحد که ما بابت بشیئی بعد ها اے عزیز عجب راهی است هر چند نزدیک می
شوند خود را دور می پندارند هر چند آب رحمت می نوشند عطش شان زیاد می شود

نه حسنش غایتی دارد نه سعادی را سخن پایاں

بیرد تشنه مستقی و دریا همچون باقی

قولہ ما بسقت اغصان ذل الاعلی بذر الطمعه یعنی بلندگشت شاخهاک
ندلت مگر بر تخم طمع. این عبارت حضرت شیخ اصلی است عظیم در سلوک باید که سالک
آز آبگوش هوش شنود طمع تمنی است نجیث اگر در دل کسی کاشته شود و شاخهاش ثمر
ندلت و خواری خواهد داد و عزت که حق تعالی بنده مسلم را بخشیده است بموجب کرمه
و لله العزۃ و له السلۃ و اللهم منین بر باد خواهد رفت طمع بنیاد شر و اصل
ضمر و قاطع اصول دین و سالب حسن ظن برب العالمین است قال الشیخ
ابوبکر الوراق رضی الله عنه لو قیل للطمع من ابوک قال الشک فی المقادیر
و لو قیل له ما حرقک قال اکتساب الذل و لو قیل ما عایتک قال المحرمان
نقل است که امام الادلیا سیدنا حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه چون در
مسجد جامع بصره تشریف فرما شدند حلقه با بر و اعطان دیدند جمله را برخواستند
و منع فرمودند تا که گلدانش بر حلقه حسن بصری رضی الله عنه افتاد و بر روی مبارکش
آثار صلاح دید فرمودند تا که جوان ترا می پرسم از مسله اگر جواب با صواب دادی بهتر
ورن ترا هم منع خواهم کرد چنانچه دیگران را منع کردیم حسن گفت سل عاشرت قال
ما ملک الدین قال الوریق قال فما فساد الدین قال الطمع قال اجلس
فتک من یتکلم علی الناس انتهی طمع چسیت طمع امید در مال دیگران
ورع چسیت ورع اجتناب از شبهات درون بصدق دل بخالق البرایت
است عبارات و حکایات عارفان در شان ورع و طمع بسیارند اما درین موضع اکتفا

بر همین مقدار است ریاضه تفصیل این مضمون در مقولات آینده خواهد آمد قوله
 ما قادک شبیهی مثل الوهمه یعنی منفرنگه ترا هیچ چیز مثل وهمم و هم خیال
 بے اصل را گویند چونکه در مقوله سابقه دناوت طبع بیان فرمود در اینجا بتائید به
 مقوله میفرمایند که طبع از وهم پیدای شود و وهم خیال باطل است عجب آنکه نفس
 ناقص بسبب مناسبتی که با امور باطله دارد ببردض وهم زیاده تر شود و میگردد آنقا ضانکه
 عقل مثلاً انسان باطبع از میت می ترسد و از حی نمی ترسد و بسبب تقاضائے
 عقل از زنده ترسیدن باید که در او امکان ضرراست بخلاف میت که ازاں ضرر متصور
 نیست اما حاسه و اهرم بر عقل غالب آمده از مرده می ترسد مقصود شیخ آنکه بنیائی
 طبع بر وهم است و آن خیال باطل است و در پس خیال باطل فتن سفاقت نادانی
 است قوله انت حترهما انت عند ائیس و عبد لمانت له طامع یعنی
 تو از آدمستی از رقی آنچه از او تا امید هستی و بنده هستی آنرا که در امید حصول آنی زیرا
 که طمع از او را بنده میگرداند و قناعت بنده را از او العبد حر ما قنح و المحرم عبد
 ما طمع فاقنح و لا تقنح فاشیی یشین سوی الطمع شخصی را از محیس خانه
 سلطان برائے گدائے بیرون آورد پس آن محبوس کسے را گفت پاره نان ده او در
 جوابش گفت اگر پاره نان قناعت میکردی زنجیر نائے گراں بار بپائی تو دیده
 نمی شد شخصی دیگر از حواری سلطان حکیمی را دید که از سبز نائے پس مانده مردم که بروی
 آب می رفت میخورد گفت اگر خدمت سلطان میکردی محتاج خوردن این میگشتی
 حکیم در جوابش گفت و اگر تو بر خوردن این قناعت میکردی محتاج خدمت
 سلطان نمی گشتی قوله من لم یقبل علی الله بملاطفات الاحسان قید الیه
 بسلاسل الامتحان یعنی هر که بجمع بخدائے خود بسبب شمول کثرت احسانهای
 او کند کشیده خواهد شد بسویش بزنجیر نائے امتحان حق سبحانه و تعالی چون خواهد

کہ بندہ را از بندگان خود بخود راہ و ہدای اول اور پر نعمت نفسی و مالمی نواز د اگر او شکر
 آن نعم بجا آورد صاحب صلاح و فلاح گشت و اگر از شکر نعم غافل ماند بطریقہ
 دیگر از عرض آفات و بلیات و نقص فی الاموال و ال نفس و الثمرات اورا
 مستنہ ساختہ بخود رجوع میکناند پس بر بندہ عاقل لازم کہ رجوع بخدائے خود در
 عین اسبغ نعم کند و نعمت ہائے او تعالیٰ سبب گمراہی و تکبر و طغیان او نشود و
 اگر چنین نکند ہر آئیہ صفات جبروت جلوہ گر خوانند گشت و آن بندہ را در زنجیر
 ہائے گراں بار امتحانات و صدمات آفات و بلیات بخود خواهد کشید کہ از ہرہ آنگہ
 از بیم او کشاید زبان جز بہ تسلیم او قولہ من لم یشکر النعم فقد اضر
 لن والہا و من شکرہا فقد قیدہا بعقالہا یعنی ہر کہ شکر نعمتہای الہی
 نکرد طیار شد برائے زوال آن نعمت و ہر کہ شکر نعمت بجا آورد پس مقید و
 مجبوس کرد آن نعمت را بہ پائے بند محکم۔ دریں مقولہ حضرت شیخ ترغیب سالک
 میفرماید بر شکر الہی قال اللہ تعالیٰ لمن شکرتم لا نہدکم و اجتمعت
 حکماء العرب و العجم فقالوا الشکر قید النعم و الشکر قید للموجود و
 صید للمفقود و شکر بر سہ قسم است شکر قلبی و شکر زبانی و شکر جوارح شکر
 قلبی آنکہ بدانکہ جمیع نعم از او تعالیٰ است قال اللہ تعالیٰ و ما یکم من نعمۃ
 فمن اللہ و شکر زبانی حمد و ثناء او تعالیٰ گفتن است و حمد و ثناء بنعمت از
 جملہ شکر رسانے شنای و سائل و دعا و غیرہ آنہا را و حدیث نعمان بن بشیر آہ است
 کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر و
 من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ اما بندہ عاجز۔ بکہ ام زبان ادائے شکر
 منعم حقیقی میتواند کہ شکر گفتن را نیز شکر سے باید گفت و نعم او تعالیٰ ذات مقدس
 است کہ شکر او ادا تواند شد کہ آن از مبد ر بے غایت و بے نہایت میرسد

بندہ کہ مجبوس غایت و نہایت است چہ طور مقابلہ آں تواند کرد اما بہر حال حکم
 مالایدرک کلمہ لا یتدرک کلمہ ہر قدر کہ تواند صرف شکر و احسان و اتقان
 او تعالیٰ باشد از دست و زبان کہ برآید کہ عہدہ شکرش بدرآید و شکر جوارح
 استعمال جوارح خود است در خدمت منعم قولہ خف من وجود احسانہ الیک
 و دوام اسامتک معہ ان یکون ذلک استدر اجالک سنستد رجھم
 من حیث لا یعلمون ہ یعنی بتس از احسانہائے او تعالیٰ باتو و عصیان تو
 مراد را اینکہ استدراج باشد مگر سنستد رجھم من حیث لا یعلمون -
 این مقولہ حضرت شیخ نہایت با وقعت و لائق غور است عارفان گفتہ اند از
 نشانہ ہائے استدراج پے در پے بعجل آوردن گناہان و مغرور شدن بر زمان
 مہلت عذاب و این از قبیل کمر خفی است سنستد رجھم من حیث لا یعلمون
 و بے علمی آہنہا بد استدراج اینکہ در خیال او کہ من برابے ہستم و او گمراہ است کہ میہ
 فلما نسوا ما ذکرناہ اشارہ است بجا لغت و عصیان عید فقنا علیہم
 ابواب کل شیئی یعنی ابواب عافیت و مسرت و نعمت حتی اذا فرجوا بما اوتوا
 یعنی خشنود شوند با سچہ آنہارا دادہ شد و در آن شکر سبحانیا و مد نہ در جوع بخی نکردند
 اخذنا ہم بغتہ یعنی ناگہاں آنہارا گرفتیم و بانوع عذاب مبتلا کردیم فاذا ہم
 میلسون یعنی آنوقت نا امید می شوند از رحمت او تعالیٰ قولہ من جھل المریدان
 یسئ الادب فتواخر العقوبۃ عنہ فیقول لو کان ہذا سوء ادب لقطع
 الامداد و واجب الایعاد فقد یقطع المدد عنہ من حیث لا یشعر
 و لولم یکن الامنع المنزید وقد یقام مقام البعد و ہولایدری و لولم
 یکن الا ان یخلیک و ما ترید ہ یعنی از نادانی مرید است اینکہ در وقت بے
 ادبی و تاخیر سزائے آں گوید اگر ایس کار داخل بے ادبی بومی ہر آئینہ قطع می گشت

حالات نیک و لازم میگشت دوری زیرا که بسے اوقات قطع می شوند از او حالات
 نیک و او از آن بیخبری مانند که از جمله آن قطع حالات بند شدن راه ترقی است و
 گاهی او را از حضرت کبریائی دوری اندازند و او نیداند آن دوری او از جمله آن دوری گذشتن
 است به اراده های نفس او در این مقوله حضرت شیخ باب آداب المریدین در یک
 عبارت اد فرمود و نتایج سود ادب هم ارشاد نمود و این باب مهمل ملوک و
 بنیاد معامله العبد مع الله است تا که مرید با ادب طریقت متجلی نشده و به لازم
 آن متصف نگشته محال است که بقصد رسد و آن آداب را مرتب است
 اول ادب مرید مع الله و در فاء او بعبود و استقامت او بر وثائق مع الله تعالی
 دوم ادب مرید است با شیخ طریقت خود و عدم اعتراض بر اعمال و افعال او ظاهراً
 و باطناً و سراً و علانیةً و همچنین با شیوخ شیخ اے حضرت النبوی علیه الصلوٰة
 و السلام سوم ادب او با نفس خود و تندیب و تمرین او بعبود شرع و با دوستان
 او از خواہشات طبعی چهارم ادب با اخوان الطریقه و سایر مسلمانان و ادا حقوق
 هر یک از آنها علی مقضی الشرع الشریف و سوم ادب نوعی از استدراج است
 و سوم ادب مرید بسبب عقوبت اوست بعذاب اما عقوبات مختلف اند بعضی ظاہر اند بعضی
 خفی عقوبت ظاہر خود ظاہر است و عقوبت خفی حجاب است که در میان او و
 پروردگارا و پیدایمی شود و در حق مریدان حجاب سخت تر مضر است از عذاب ظاہری
 چنانچه حضرت شیخ بآل اشاره فرموده است من قطع المذ عنہ اقامه مقام
 البعد منه هر گاه چنین اتفاق افتاد و العیاذ بالله از نظر رحمت او تعالی دور
 افتاد و برویش پرده غشاوت حاوی گشت و در عوض انس و حشمت و در عوض
 نور ظلمت نصیب آن بے نصیب خواهد شد و ممکن نخواهد شد او را حصول حالت
 اولی پس او را بنفس او خواهد گداشت و هلاک خواهد شد در مہلکه که از آن نجات

غیر ممکن است الا ان تدارک العنايت و بسا اوقات مرہ بہ سبب بے ادبی خود مبتلا میشود
 بحجاب و دوری و انمیدانہ آنرا و علامت آن بندگشتن راہ ترقی است و علامت
 دیگر آن نختنودی مرید است از نفس خود و پنداشتن از خود را چیز سے علامات توفیق
 را سے چیز گفتنہ اند صدور غیر بغیر ارادہ و نجات معاصی با ارادہ آن و رجوع بخدائی
 خود در تمامی احوال و علامات خذلان نیز سے چیز گفتنہ اند نکردن طاعات با کوشش
 آن و صدور معاصی با گریختن از ان و عدم رجوع بخدائے خود و ادب اصلی عظیم
 است در تصوف عارفان فرمودہ اند التصوف کلہ ادب و من ضیغ الادب
 فهو بعيد من حیث یظن القرب و مرہود من حیث یظن القبول ابو عبد
 خفیف رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ مرا شیخ من رویم فی فرمودہ اے پس عمل خود را
 بمقدار نمک کن و ادب را بمقدار آرد و ذوالنون مصری رضی اللہ عنہ فرمودہ اذا خرج
 المرید من محل الادب فانہ یرجع من حیث جاء و قال التودی رضی اللہ عنہ
 من لم یتادب للوقت فوقتہ مقت عبد اللہ بن مبارک فرمودہ است فمن
 الی قلیل من الادب احوج منا الی کثیر من العلم حضرت رسول مقبول صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمودہ است ادب بنی مرثی فاحسن تادیبی ثم امر فی بحاسن الاخلاق
 فقال خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاہلین چونکہ نفس باطنیع
 سرکش و خود پند افتادہ است و شارع آنرا مامور با داب شرع میکند بنا بر ان لازم
 است مرید را کہ صحبت پیر کامل تابع الشریعۃ المصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام
 بہ دست آرد تا او را معین و مددگار شود بر جنگ نفس آوارہ و بسپارد خود را با او و اقوال
 و اقوال او را دستور العمل خود گرداند لعل اللہ ینجیہ من شر و نفسہ و اگر نفس تو
 گوید کہ من مراعی آداب ہستم و من بے ادب نشدہ ام پس او را بگو بیا احوال صوفیہ
 صافیہ با ادب بشنو پس موازنہ کن خود را با ادب آنها و انصاف کن حضرت سری

سقطی شمیفر ماید شبی در مسجد رو خود خوانم و مانده شدم پائے خود را دراز کردم منادی
 ندا در داد ای ستری همچین سے نشینی با پادشاهان گفتم قسم بعزت تو که بعد از این پائے
 خود را دراز نخواهم کشید جنید میفرماید که بعد از آن سری شصت سال عمر سے یافت
 پائے خود را گاهی دراز نکرد و ابوعلی و قاق حنی الله تعالی عنه گاهی تکیه بر چیزی
 نیکر و از خوف سوراوب حضرت جنید میفرماید که روزی در مسجد شونیریه با جماعه
 کثیره از اهل بغداد منتظر نماز جنازه بودیم که فقیری مسائل را دیدم که اثر صلاح در او
 ظاهر بود پس در دل خود گفتم اگر این شخصی کدام کسی میگرد و بهتر بودی چوں بجائے
 خود رفتم آنچه در شب از او را دگر گوی و سوز داشتیم آن جمله بر طرف شدند در عین شرفی
 خوابم بود دیدم که آن فقیر را بنوا آنچه برداشته نزد من آوردند و گفتند بخور گوشت این را
 که تو غیبت او کردی گفتم در دل خطره بود گفتند از تو چندین خطر دهم نمی پسندیم برو
 عضو خواه از او صبح در پیش گردیدم تا که او را یافتم که برگ هائے بقولات را از آب
 می چید سلام کردم با دیده گفت اے جنید باز چنین میکنی گفتم نه گفت غفر الله
 ولک. آورده اند که شخصی از صوفیه کرام را فرزندى صغیر گم شد سه روز در طلب او
 پریشان بود کسی گفت دعا کن که حق تعالی او را بتورسانه گفت اقرض من بر
 او تعالی زیاده تر صیبت است از گم شدن پسر من شخصی از صوفیه کرام شصت
 سال بر وقوع گناه گریه میکرد و پرسیدند ان کدام گناه بود گفت روزی گفتم اے
 کاش که این کار چنین بودی حضرت جنید روزه مرض گشت گفت اللهم عافنی باقی
 ندا در داد مالک و الدخول بینی و بین و ملکى و از آداب پیران طریقت نیز قدری
 بشنو قال العارفون عقوق الاستاذین لا تو به له و من قال بشیخه لیم لا
 یفلاح شیخ ابوالقاسم قشیری روزه فرموده هر که صحبت کند با شیخی از مشایخ با اعراض
 قلبی کند بر او پس شکست حرمت صحبت را و اگر محبوس ماند سالکی در مقامی در راه رفتی

براو بند نشود پند که از سبب بے ادبی پیر او را رسیده است لان الشیخ فی
 قومہ کالذبی فی امتہ و از سوز آداب مرید با نفس خود یکے آں است که مرید
 خود را صاحب سلوک پندارد و بمقام ارشاد شود و جمع آوری خلق و تعظیم مردم
 پسندارد و خوش می شود به تبرک جستن مردم باد و دست بوسی او و این سخت
 تر مضر است بحال مرید ابو عثمان رضی اللہ عنہ فرموده هر که احوال خود را پسند دارد
 باطل است اراده او بدرگاہ اوقن لے مگر تائب شود و از سوز آداب طریقت یکی
 آنکه مرید خود را در ابا حات شریعت مطلق العنان کند هر که بر خصت بے شرع
 شریف فرود آید گسیخته ساخت عهد خود که با خدا ئے خود داشت بزرگان گفته
 اند الارادة استدامة الکمد وترك الراحة قال ابو سلیمان الدارانی رحم
 او حی اللہ تعالی الی داؤد علیه السلام انی اتما خلقت الشهوات لضعفا
 خلقی فایاک ان تتعلق قلبک منابشی فالیسر ما اعاقبک به ان نسلخ
 حلادة حبی من قلبک حضرت ابراهیم خواص رضی اللہ عنہ فرموده در ایام
 ریاضت در جبل لبنان بودم اناری را دیدم دلم باں میل کرد یکدانه از ان چیدم
 ترش یا فتم بجذاشتم آزاد بر فتم شخصی را دیدم که افتاده است و زبور را بر
 بدنش چسبیده اند گفتم السلام علیک جواب داد و علیک السلام اے
 ابراهیم گفتم بطور شناختی مرا گفت که خدا را شناخت دیگر چیزی بر او پوشیده
 نماند گفتم ترا حالت خوب می بینم با پروردگار چه شود اگر برائے عاقبت خود
 دعا خواهی گفت ترا نیز حالت خوب می بینم با خدا ئے چه شود اگر نخواهی که شهوت
 نار از دل تو بکشد حضرت سری فرموده است که از مدت سی سال نفسم یک
 زردک باد و شب میخوابد تا هنوز نداده ام و در حضرت جنید شخصی را در همی داد
 و گفت برایم انجیر بیا چون حاضر آرد و وقت افطار یکدانه آں در دهن نهاد

پس انداخت آنرا و در گریه افتاد و گفت برادر دیگر را آن شخص گفت چه شد ای
شیخ گفت ما قسم نداد کرد که شرم نداری از قضائے شهوت انجیر خوردن که برائے
ما ترک کرده بودی حضرت شقیق بن ابراهیم میگوید که روزی در مکه مکرما بر ابراهیم
ادبیم به را دیدیم که نزدیک مولد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته است و گری میکند
بتکرار سبب آن پرسیدم گفت اگر پوشیده داری خواهی گفت قبول کردم گفت
از دستے نفس من هر سیه بخور است و من منع آن میگویم شب در عین نشستن خواب
بود شخصی پیاله هر سیه گرم نزد من آورد خود را دور کردم گفت بخورای ابراهیم گفت نمبخورم
چیزی را که از برائے خداست آنرا گذاشته باشم گفت هر گاه که فدای نوران پس بایزید
دیگر جوایم نماند و دیگری شدم باز گفت رحمت کند خداے بر تو بخور گفتم که مادر شکم خود چیزی
نمی اندازیم تا که بدانم که از کجا رسیده است گفت بخور که مراد اند و گفت اسے خضرایی را
بردار و نفس ابراهیم را بخورای که سبب طول صبر او خدا یتقانی برادر رحم فرموده است
بشنو اسے ابراهیم که من از ملائکه شنیده ام هر کرا او تعالی دهد و بگیرد بخور او ندیدم گفت هر گاه
چنین است من پیش تو هستم دست خود عهد شکنی نخواهم کرد شخصی دیگر پیدا شد و گفت
اسے خضر تو او را نغمه نغمه در دهان نه پس خضر علیه السلام در دهانم میداد تا که سیر شدم و از غنچه
خواب بیدار گشتم و شیرینی آل در دهان من است حضرت احمد بن ابی السحر ای گفته که
سیمان دارانی را شوق خوردن نان گرم بانگ افتاد حاضر کردم آنرا یک نغمه از آل برداشت
و پس انداخت و گفت شهوات من در دنیا من دادند پس از چنین سختی ما پس ازین تک
را نخواهم چشید و دلایح طعامی نخوردند تا آخر عمر ابو بکر بن جلال رضی اللہ عنہ فرموده من میدام
شخصی را که نفس او میگوید برده روز روز وصال تو صبر میکنم اما بعد از انظار چیزی را
از مباحات که من میخواهم من ده او را در جوبش میگویم نمبخورم از تو روزه ده روزه را و
لیکن بخور این شهوات را ابو حاد غزالی رحمه اللہ تعالی فرموده است سلف صالح

سخت می ترسیدند از خوردن اطعمه لذیذ و آنرا از علامات شقاوت میدانستند و
 توفیق منع او تعالی بنده را از آن سعادت میدادستند از و سب بن منبره روایت است
 که دو ملک در آسمان چهارم ملاقی گشتند یکی دیگری را گفت از گجایم آئی گفت
 امر شد برائے رسانیدن ماهی از دریا که فلاں بیهودی خواهش آن داشت و تو از کجا
 می آئی گفت امر شد مرا برائے ریختن روغن که فلاں عابد خواهش خوردن آن داشت
 ابو تراب نخشی میفرماید که روزی نفسم خواهش نان و تخم مرغ کرد بیک قریه درآمد
 بمن در آویخت و گفت که این رفیق دزدان است هفتاد دزد مراندند شخصی دیگر را
 شناخت و غذای کرد و بجان خود برد نان و تخم مرغ پیش نهاد نفس خود را گفتم که بخور
 پس از هفتاد دزد ابو انجیر عسقلانی را شوق خوردن ماهی شد بعد مدت از کلام جائے
 حلال ماهی یافت چوں دست خود باک دراز کرد خار سے از خار هائے ماهی در دستش
 خلید و از آن دستش بیکار گشت گفت یارب این جزائے کسے که دست بجلال داد
 کرد چطور باشد حال کسی که بجزام دست دراز میکند ابراهیم خواص گوید در سفر سے
 سخت گرسنه گشتم بدل گفتم که در شهری در ایم و نزد بعضی آشنایان نان خواهم خورد
 چوں درآمد منکر سے را در راه دیدم امر معروف کردم مرا گرفتند سخت بزدند در دل
 گفتم که از شامت کدام عمل باین مصیبت مبتلا گشتم در دل نادردادند از جهت اراده خوردن
 طعام از خوان آشنایان ابراهیم بن شیبیان رضی الله عنه میگوید در شهر حلب بودم
 شوق خوردن نان با عدس در دلم آمد نان را با دال عدس خوردم بر دروازه مسجد
 شیشه هائے شراب دیدم که بردگانه نهاده اند در دکان درآمد جمله را ریختم صاحب
 دکان در رسید دو صد چوب مراد و چهار ماه در حبس داشتند شخصی از ابو عبد الله مغربی
 در رسید و مراد را کنانید چونکه مراد دید گفت از چه وجه گرفتار بلا شدی گفتم از خوردن
 نان با دال عدس دو صد چوب و چهار ماه حبس بر سرم رسید فرمود هفت خلایق شدی

یعنی شامت این عمل بر بظاہر تو وارد گشت و اگر بر باطن تو آفتی میرسد آن شکل بودی
حافظ ابو نعیم گفت نقل از جعفر بن محمد کہ پرسیدم از خیر نساج کہ حرفت تو نساجی و سفید
بانی بود گفت فی کفتم از چہ وجہ ترانساج گویند گفت عهد کردہ بودم با خدائے خود کہ طب
تخوم روزی نفسم غلبہ کرد نیم رطل از طب خریدم چونکہ یکدانہ ازاں خوردم شخصی در
رونے من دیدہ گفت اسے خیر کجا از من گر نیختہ بودی و او را غلامی بنام خیر گر نیختہ
بود و شبہ صورت او را حق تعالی بر من انداخت مرا سخت زد مردم جمع شدند
ہر کس لقبم میگفت کہ این غلام تست در تیر ماندم کہ این بلا از چہ وجہ رسید گفتم
از خوردن یک خرمائے تر مرا بہ دکان خود برو کہ در اں دیگر اں ہم کار نساجی میکردند
ہر کس مرا بہ میگفت کہ تو از مالک خود گر نیختہ بودی مرا بعمل کر باس انداختند پایہا
خود را در مناک کر باس بانی انداختم و اسباب حرفت آل بدست گرفتم بخینیں کار
نساجی خوب کردم کہ گویا ساہبا این حرفت کردہ ام یک ماہ آنجا ماندم شبی کا خود کردہ
بنماز مشغول شدم و در سجدہ مناجات کردم کہ اے پروردگارا من تو بہ کردہ ام بار دیگر چنین
نخواہم کرد چونکہ صبح شد شبہ صورت او از من زائل شدہ بود و بصورت اصلی خود نشد
بودم مرا آزاد کرد و این نام بر من ماند۔ و دریں باب حکایات و حالات مردان را بسیار
اند و این طوالت ترجمہ برائے آل کردم تا دعوائے نفس خود کہ در باب ادب با خدائے
خود میکنند و نمائی۔ اے عزیز احوال خود موازنہ کن با احوال مردان راہ و مجلسی خود
و غنائے آہنا و محرومی خود و نصیب آہنارا بہ میں و بہ دعوائے نفس فریبتہ مشوک
خود را بندہ میگوید زیرا کہ اور دعوائے بندگی بہ دروغ و نفاق میکنند از ورع و تقوی
در مباهات افتاد و از انجا بہ شبہات و از آنجا بجرمات و از آنجا بمقابلہ و جنگیدن
پروردگار خود آمادہ گشت و بر مقدرات او تعالی اعتراض میگردد کہ چرا چنین شد و چرا
چنان شد پس بہ بین سخن از کجا بکجا رسید تو دستگیر شوائے حضرت پناہ گشتہ کہ من پیادہ

میر دم دہر ہاں سوارانندہ سے کاشکے پیادہ می فقیم دہر ہاں گو سوار باشند اما مصیبت
 ایں است کہ از پیادہ رفتن ہم انکار بلکہ بردہ روان طریق اعتراض و افتخار و انہماک در
 متلذذات عاجلہ کہ محض استدراج است آنقدر مغرور ساختہ کہ آنرا بسبب قرب خود
 میداند و دعوی اخلاص دروغ میکند و بحسبون انہم علی شقی الامم ہم
 الکاذبون اگر کس سخن بر طبع مشائخ وقت و انخوان طرفیت ناگوارا نقد امتحان ایان
 خود ہر کس بایں نوع کردہ میتواند کہ دو رکعت نفل بنوعی ادا کند کہ در ایں وقت
 خطرہ ماسوی اللہ تعالیٰ در دل نیا یاد اگر ادا کردہ توانست زہی سعادت ہنیاء
 لہ باب النعیم نعیم ہم و ہر چہ گوید از ایں برتر بلکہ وجودش کبریت احمد و اگر توانست
 ادا نمود پس خیالی فرماید کہ در حالت صحت و عافیت و تندستی عقل و مزاج دو
 رکعت نفل از شر شیطان جہیم بجنور ادا کردہ نمیتواند و ایمان کہ مبنائے کار بر اوست
 در حالت ضعف و بیماری و اختلال عقل و ہوش چگونہ از دست ایں عالم بے رحم
 سلامت خواہد برد پس بحکم مالایدرک کلمہ لا یتوک کلمہ لازم است کہ حتی المقدور
 افتان و خیزان در پس شہسواران طریق برود و از حول و قوۃ خود دوری جستہ بجز قوۃ
 خدائے برتر انتجا بردہ مشغول کار باشد لعل رحمتہ ربی حین بقسمہا تاتی علی
 حسب العصیان فی القسم اگرچہ ایں ترجمہ بطوالت کشیدہ ما خالی از قواید نیست
 لمن اراد ان ینذکر او اراد شکوراس

از خدا خواہیم توفیق ادب بے ادب محروم شد از لطف رب
 بے ادب تنہا نہ خود را داشت بد بلکہ آتش در ہمہ آفاق زد

قولہ اخا ساریت عبد اللہ تعالیٰ بوجود الادراد و ادامہ علیہما مع
 طول الامداد فلا یتحقرون ما منہ مولاہ لانک لم تر علیہ میما العارین
 ولا بمحجۃ المحبین فلولا و اسر دماکان در مدہ یعنی ہر گاہ دیدی بندہ را از بندگان

الہی کہا در حق تعالیٰ توفیق دردی و مشغولے بخود داده است و او را بآں استقامت
 بخشیدہ پس حقیر ملان آنچه او را پروردگارش عطا فرمودہ و حقیر دانستن تو از اں جهت
 خواہد بود کہ تو منی بینی برا و نشان عارفان درہ روشنائی مجبان زیرا کہ اگر فضل الہی
 شامل حالش نبودی او استقامت نتوانستی۔ در ایں مقولہ حضرت شیخ ثنیبہ است م
 سالکان را بحسن ظن بر مسلمانان مقصود عبارت اینکہ حق تعالیٰ راہ رواں طریق را
 دو قسم آفریدہ است ابرار و مقربین ابرار قومی اند کہ مراعات اوقات و اوضاع خود
 کردہ مشغول اوراد و وظائف بندگی بصدق دل با مراعات حدود شرع باشند و
 با وجود آں از معاش دنیوی و مراعات رسومات جائزہ و تسبیب با سبب مقررہ
 فافل نمی باشند و مقربین قومی اند کہ خود را بکلی با و سپردہ و از اسباب گزشتہ بہ سبب
 اسباب او نیچتہ و اگر معاش ظاہری پر داختہ اند ہم حکم او تعالیٰ پر داختہ اند و نشان
 عارفان از افعال و احوال و انوار مجبان از صورت و سیرتش ظاہر و باہر باشند حضرت
 شیخ مرید را ارشاد میفرماید کہ اگر کسی را از قسم اول بینی اورا حقیر شمار و عطاے او
 تعالیٰ را کہ بران شخص است کم مال از اں جهت کہ برا و بظاہر نشانہ ہائے عارفان نمی
 بینی زیرا کہ اگر عنایت بے غایت شامل آں شخص نبودی استقامت برو وظائف
 عبودیت نتوانستی ان الابرار لقی نعیم علی الابرار انک ینظرون تعرف فی
 وجوہہم نضرة النعیم یسقون من ریحوق مختوم ختامہ مسک و فی ذلک
 فلیتقنا فر المتنافسون من اجہ من تسیم عینا لیشرب بہا المقربون قولہ
 قوم اقا مہم الحق لخدمتہ و قوم اختصہم بحببتہ کلانمذہوق لادھولاد
 من عطاء ربک و ماکان عطاء ربک محظورہ یعنی قومی است کہ آہنار حق
 تعالیٰ توفیق خدمات بندگی دادہ و قومی است کہ آہنہا مخصوص بحببت خود گردانیدہ و
 ہر یک را مدد از عنایات پروردگار است و عنایات او ممنوع و محذور نیست۔ این عبارت

گویند که تفصیل عبادت با تقدم است حق تعالی نوعیکه خواهد تصرف در بندگان خود میکند
 لایسئله عما یفعل کسان را و بخدست و بندگی و اعمال صالحه جوایح می بخشد
 کسان را و بعرفان و محبت و اعمال صالحه قلوب می بخشد و جمله را بدانرا درگاه
 مقدس است پس حصه اولی از عبارات اشاره بحال ابرار است و حصه ثانیه
 عبارت اشاره بحال مقربین است اینجا کسی گمان نبرد که ابرار از محبت محروم اند
 یا مقربین از خدمت فارغ اند عا شاکلا ابرار را از محبت حصه ایست چنانچه در اخیر
 عبارت گزاشته فرموده فلولا وارد ما کان ورد و مقربین را از خدمت حصه ایست که ابرار
 را طاقت آن نیست اما این قدر فرق است که اکثر مصروفی ابرار در اعمال جوایح است
 و اکثر مصروفی مقربین در اعمال قلوب اصحاب کرام رضی الله عنهم و طبقه خیر القرون
 آن قدر اعتقاد اعمال ظاهری و ریاضات شاقه نداشته چنانچه جماعه از زاهدان
 در ریاضتیان که پس از ایشان بودند تا شرف و فضل مر اصحاب و خیر القرون را
 است زیرا که اکثر اعتنای آن بندگان در صفائی باطن و عمل قلوب بود قوله

قلما تکون الواجدات الالهیه الا بغفلة لئلا یبدع العباد بوجود الاستعداد
 یعنی کمتر واقع می شود عنایات الهی مگر ناگهانی بجهت اینکه دعوائی استنداد خود نکند آن
 شخص که مورد آن گشته است و ادوات و الطاف الهی از قبیل ورود انوار و معارف
 و مکاشفات و کرامات که بر سالک وارد می شوند اکثر ناگهانی می رسد حکمت درین
 اینکه نگاه میدارد حق تعالی بنده خود را از گرفتاری نفس معجب و غیره زیرا که اگر بتدریج
 آید نفس او خواهد گفت که بعلم فلان و فلان که تو کردی مورد این الطاف گشتی و الطاف
 و عنایات الهی معلول بعلم نیستند فافهم قوله من رابته عجیباً عن کل ما
 سئل و معبراً عن کل ما شهد و اذ اکثر کل ما علم فاستدل بذلك
 علی وجود جهله یعنی هر که را دیدی که جواب میدهد از هر چه پرسیده شود و بیانی

میکنند هر چه دیده است از علم باطن و بیان کنند هر چه دانسته است پس دلیل گیر
 این افعال را بنادانی او. چونکه علوم را انتها نیست و بغیر او تعالی جلشانه دیگری را
 بزجمع آن احاطه علمی نیست لهذا هر که از هر سوال جواب دهد نشان جهل اوست و
 هر که احوال باطن خود فاش گوید و احوال علوم ظاهری خود هر کس و ناکس را بیان کند دلیل
 است بر نادانی آن شخص زیرا که چنانچه حق تعالی عهد گرفته است از علماء به تبلیغ
 شرع و از اهل طریقت به تبلیغ معارف اما این نیز عهد گرفته است از هر دو طائفه
 که از غیر اهل آن را مصون نگاه دارند و ما ادیتیم من العلم الاقلیلا قوله
 اما جعل الدار الآخرة محلا لجزاء عباده المؤمنین لان هذه الدار
 لا یسع ما یرید ان یعطیهم ولانه اجل اقدارهم عن ان یجانزیهم
 فی دایر لابقاء لها یعنی حق تعالی جزاء اعمال نیک بندگان خود در قیامت میدهد
 زیرا که این عالم گنجایش آن جزا جزیل ندارد و سبب آنست که او تعالی بلند ساخته است
 مرتبه بندگان خود از دادن جزاء اعمال نیک در دار فانی. در این مقوله حضرت
 شیخ برائے تاخیر ثواب اعمال خیر عاقلان دو وجه بیان فرمود یکی اینکه این جهان
 کوتاه است و ناقص است از استیفاء جزائے اعمال عباد کما و کیفاما کما از دنیا
 چته که حق تعالی بفضل خود هر واحد را از اهل جنت عطا میفرماید مقدار تمامی این
 عالم بلکه در لفظ بعض احادیث مسیره خمسمائة عام واروشده است پس
 این جهان گنجایش استیفاء عطا یا ندارد و اما کیفای پس دنیا بسبب و نامت و
 خاست و ردامت تماما بمقابل یک و جب زمین جنت ندارد کما و ساد فی
 الحدیث لموضع سوط فی الجنة خیر من الدنيا و ما فیها. وجه دوم اینکه
 این جهان بسبب فنا و زوال قابل جزاء بندگان خاص او تعالی نیست زیرا
 که اهل جنت را خلود موعود است و خلود در دنیا مفقود پس از کمال رحمت خود جزاء

عالمین را موقوف بر دار آخرت فرمود قوله من وجد ثمره عليه عاجلاً فهو
 دلیل علی وجود القبول اجلاً یعنی هر که یافت نتیجه عمل نیک خود در این جهان
 این دلیل است بر وجود قبول آن عمل و در آخرت مقصود از این عبارت این که
 بندگان خدا که در وقت اعمال نیک و طاعات و عبادات لذت و شیرینی می
 یابند و فرح و کشادگی قلب از اعمال صالحه می بینند این دلیل قبول اوست زیرا
 که اگر در وانه قبول کشاد و نمی گشت از اعمال صالحه فرجی و لذتی نمی یافتند. ای عزیز
 اگر چه وجود لذت اعمال و طاعات دلیل قبول است و آن درجه عالی است و
 با امیدواری یافتن راه قرب و موافقت است اما این هم بدل که در حق علما
 وجود این لذت اعمال خوب نیست که نقص می آرد در اخلاص و استیفاء
 بعضی جزاء عمل است در دار دنیا و عامل طالب حلاوت می گردد و بهماں قد
 از اخلاص نقصان می یابد قال الواسطی رحمه الله تعالی استخلاء الطاعات
 سموم قاتله و علی کل حال حلاوة طاعات میزان و نشان است برائے قبول
 و با وجود آن عدم حلاوت نشان عدم قبول نیست پس باید که بنده بسته لذت
 نباشد و در طاعت کوشد لذت بخشد یا نه بخشد تو بندگی چو گدایان بشرط مزد
 مکن که دوست خود در روش بنده پرهی و اند قوله اذا اسرعت ان تعرف
 قدرك عندك فانظر فيما ذا يقينك یعنی اگر زود خواهی که مرتبه خود نزد
 پروردگار خود بدانی بپس که ترا در چه حال داشته است. این میزان نهایت
 صحیح و راست است یعنی مرتبه و قدر تو در درگاه او تعالی بقدر مرتبه و قدر
 او تعالی در دل تو خواهد بود هر چند که بنده در دل خود تعظیم او امر او تعالی و
 تعظیم منهیات او سبحانه و محبت ذاتی باو تعالی بغیر واسطه صفات بیسند
 بدانند که بهماں قدر مرتبه و قدر او در درگاه مقدس او تعالی از لطف و عنایت

وقریب وصیعت نواہد بود قال شیخ ابو طالب المکی رحمۃ اللہ علیہ اذ کان العبد
 لنظر مولاہ مکرماً و محرماتہ معظماتہ والی محبوبہ و مرضاتہ مسارعاً
 کان اللہ عز و جل فی الآخرۃ لوجہہ مکرماً و لثانہ معظماتہ
 مسرانہ من النعمیم المقیم مسارعاً و اذ کان العبد بحق مولاہ
 منها و نادى بامرہ مستخفاً و لشعائره مستصغراً کان اللہ عز و
 جل لہ مہیناً و لثانہ متہا و نادى الی ما یکرہ من العذاب الالیم
 لہ مسارعاً و العباد باللہ من ذلک۔ و باید دانست کہ محبت ذاتی
 محبت ذاتی می بخشد و محبت صفاتی محبت صفاتی یعنی ہر جا کہ بانفرادی
 خود محبت من حیث انہ ربہ و محبوبہ دارد مع قطع النظر از صفات احسان کہ
 شامل بندہ اند او تعالیٰ نیز با او معاملہ محبت ذلتہ مرعی خواهد داشت من قطع
 النظر عن اعمال الشاکر و ریاضاتہ المتنوعہ چنانچہ باصحاب کرام داشت
 فافہم و اغتنم۔ قوله من رزقک الطاعة والغنی بدعنا فاعلم انہ قد
 اسبغ علیک نعمۃ ظاہرہ و باطنہ یعنی اگر حق تعالیٰ ترا عطا فرمود
 توفیق طاعات و بے پروائی داد ازاں طاعات بسبب تکیہ بر کرم او تعالیٰ
 سبحانہ پس بدان کہ عطا فرمود بر تو نعمت ہائے ظاہر و باطن۔ در ایں مقولہ دو
 چیز سبب اسبغ نعم فرمود یکے توفیق طاعات دوم اعتماد بر کرم رب البریات
 و اشارہ در ایں آں است کہ سالک اگرچہ باعلی مرتبہ توفیق طاعات برسد
 اعتماد بر عمل خود نباید کرد کہ اعتماد بر عمل سبطل عمل است قوله خیر ما
 تطلبہ منہ ما هو طالب منک یعنی بہتر آنچہ سے طلبی از
 او تعالیٰ آن است کہ او تعالیٰ از تو خواستہ است۔ تفصیل ایں جمال
 آں کہ خواستن کار بندہ نیست و اگر خواہ مخواہ چیزے خواہد پس آں چیز خواہ

کہ اوتعالیٰ از بندگان خود خواسته است و آل استقامت است بر ما و عبودیت کہ
 در این نوازشکاری حفظ نفس نیست و عین مرضاة پروردگار است یا بجزارت دیگر بخواہ
 از او تعالیٰ رضائے او زیرا کہ او تعالیٰ رضا و تسلیم تو خواسته است بمقدرات او
 تعالیٰ سبحانہ یا بخواہ از او تعالیٰ عجز و انکسار و افتقار بدرگاہش کہ او تعالیٰ ہمیں
 اشیاء از بندہ خوش دارد قوله الحزن علی فقدان الطاعة مع عدم النهوض
 اليها من علامات الاغتراس۔ یعنی نمکین شدن بر بجا نیامدن طاعنہ و با وجود
 آن غم تدارک آن طاعت نکردن از نشانیہائے مغروری است۔ در این مقولہ حضرت
 شیخ علاست حزن حقیقی بر فوت طاعت تدارک آن طاعت بعمل یا بقضائے آن
 فرمود گرئی کا ذبہ نشان حزن کا ذب است رابعہ رضی اللہ عنہا از کسے شنید کہ
 می گفت و اخرناہ گفت بگو و اقلۃ خزناہ اگر تو محزون بودی طاقت تنفس نہ داشتی
 و حزن حقیقی کہ مبنی بر تدارک مافات یا شد از اعمال ابرار و مغربین است کان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الاخران دائم الفکر و من
 لم یذق طعم الحزن لم یذق طعم العبارة نسال اللہ الحزن علی
 ما فرطنا مع النهوض اليها۔ قوله ما العارف من اذا اشار وجد الحق
 اقرب اليه من اشارته بل العارف من لا اشارة له لفناؤه فی وجود
 و النطوائہ فی شہودہ یعنی نیست عارف آن شخص ہر گاہ بخواہد اوتعالیٰ را
 بیابد اورا نزدیک تر از خواست خود بلکہ عارف آن است کہ اورا اشارہ و
 خواست نباشد زیرا کہ او از وجود خود فانی است و نابود است او در دیدن خود
 در این معرفت حضرت شیخ حال سالک و اصل بیان فرمود یعنی اگر چه سالک را
 حضوری حاصل است ہر گاہ خواہد اوتعالیٰ را اقرب بخود بیابد از خواست او اما
 عارف و اصل آن است کہ او از خواست رستہ است زیرا کہ تاکہ کسے سائل و

سوال و مسؤل را باند فناء او تم نیست فانی کامل و عارف و اصل آن است
 که از ایں جمله گذشته خود را با و سپرده شیخ ابوعلی دقاق دهمد بر فرموده است
 آنکه خواهد و بیاید مرید است و آن که از خواستن رست مراد گشت و قال الشبلی رضی
 الله عنه کل اشارة اشار بها الخلق الی الخالق فهی مردودة علیهم حتی یشیروا
 الی الحق بالحق و قال ابو یزید رضی الله عنه بعدا هم عن الحق اکثرهم
 اشارة الیه - قوله الرجاء ما قارنه العمل و الا فهو امنیة یبغی
 امید آن است که مقرون بمعمل خیر باشد و بغیر عمل صلح محض رجاء آرزوی بیجا
 است - بدان اے عزیز که شیطان رحیم بسیاری را از بندگان الهی از راه امانت
 بجهت تم می رساند و امانت آنکه مشغول معاصی باشد و بگوید من حسن ظن با و تعالی
 دارم و او کریم است مرا خواهد بخشید - و ایں دعوائے حسن ظن او دروغ است
 زیرا که اگر حسن دشتی بر آینه کوشش در طاعات کردی که بغیر طاعت حسن
 ظن گفتن امانت شیطان است حق تعالی می فرماید لیس بامانیتکم و لا
 امانتی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به و می فرماید فخلق من
 بعد هم مخلف و ساءوا لکتب یاخذون عرض هذا الاذنی و یقولون
 سیغفر لنا - قال النبی صلی الله علیه و سلم الکیس من دان نفسه
 عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع هواها و تمنی علی الله الامانی
 پروردگار عادل که بسرقت ربع دینار حکم قطع اشرف اعضا فرموده است بهما
 پروردگار است اگر در قیامت بکلم عمل جزا اعمال سوز بجهت تم دهد که در ام است

اورا

بتهدید اگر بر کشد تیغ حکم
 و گرد در دپیک صلائے کرم
 بمانند کرد و بیان صمم بکم
 غزایل گوید نصیبی برم

قوله مطلب العارفين من الله تعالى الصداق في العبودية والقيام بحقوق
 الربوبية ^{یعنی} مقصود عارفان از او تعالیٰ بسبب راستبازی در بندگی است
 و استقامت بحقوق خدائی مقصود شیخ ازین عبارات اینک در عبارات سابقه
 نفی معرفت فرمود از کسانیکه در شان او فرمود ما العارف من اذا انشأ له آخرة
 والرجاء ما قاسر نه العمل له آخرة در این موضع گویا سائلی می پرسد که عارف
 کیست و مقصود عارف چیست در جواب می فرماید مقصود عارف حور و قنوت
 مقصود عارف دنیا و عقبی نیست مقصود عارف از عبادت خوف و خویش و شوق
 جنت نیست مقصودش صدق بندگی او تعالیٰ و استادن بحقوق ربوبیت است

والسلام قوله بسطك كى لا يبيحك مع القبض و قبضك كى لا
 يتركك مع البسط و آخر جك عنهما كى لا تكون لشيء دونك ^{یعنی}
 او تعالیٰ بر سالک بسط می آرد تا در قبض نماند و قبض می آرد تا که در بسط نماند
 در آخر از هر دو میکشد که نباشی برائے چیزی سوائے ذات پاک او تعالیٰ و
 تقدس. بدان که در اصطلاح صوفیه صافیة قبض و بسط دو نوع حالت است
 که از ورود صفات جمالیة و جلالیة بر قلب عارف وارد می شوند پس آن بیچاره
 وقت ورود انوار صفات جمالیة در بسط می ماند و وقت ورود انوار صفات جلالیة
 در قبض اما در و این حالات در سلوک قبل الوصول بمقام تمکین است چونکه
 بمقام تمکین می رسد از تکوین آزادی گردد و آنجا که قبض است در بسط زیرا که
 بسبب فنا تمام حقی برائے ورود این دو حالت نمی ماند فاهم قوله العارفين
 اذا بسطوا اخوف منهم اذا قبضوا ولا يقف على حد و الادب
 فی البسط الا قلیل ^{یعنی} عارفان در وقت بسط زیاده تر خوفناک می شوند
 از حالت قبض و استاده نمی شود در حالت بسط بر مراتب ادب مگر قلیل حضرت

شیخ در این معرفت مقام قبض را ترجیح میبدهد بر مقام بسط زیرا که در مقام قبض حظ نفس معدوم است و در حال بسط موجود شخصی از شیخ محمد جبریه رضی الله عنه پرسید که مرا حالت انس بود در مقام بسط لغزشی از من صادر شد که آن حالت از من رفت حالا علاج این چیست شیخ بگریب و گفت جمله مایاں در زیر فرمان این حکیم آمده ایم که علاجش مشکل و این شعر خواند سه

قف بالديار فهذه آثارهم تبكي الاحبة حسرة و تشوق
 كم قد وقفت بر يعها مستخبراً عن اهلها اوسائل اوستقا
 فاجابني داعي الهوى في مهرا فارقت من تهوى فعترا الملتقى

در لطائف المنن فرموده است البسط مزلة اقدام الرجال فهو موجب لمزيد حذرهم و كثرة لجهنمها اي التجا ثمم اليه تعالى و القبض اقرب الی وجود السلافة حضرت شیخ در معرفت آتیه وجه بهتری قبض

می فرماید قوله البسط تاخذ النفس منه حظها بوجود الفرح و القبض

لاحظ للنفس فيه یعنی در بسط نفس حصه خود می یابد بسبب وجود فرح و در قبض حصه نفس نیست - بدان که قبض و بسط در کلام صوفیه بعموم وارد می شود اما سبب آن هر دو حاصل آن و نگاه داشت ادب در هر دو چنانچه

حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله تعالى تصریح بیان فرموده است دیگر جا دیده نشده حاصل کلام حضرت شیخ اینکه قبض را سه سبب است صدور گناه ذناب دولت حصول ظلمی از ظالمی علاج اول توبه و انابت است علاج دوم تسلیم و رضا است بفرموده تعالى علاج سوم صبر و تحمل اذی است و در مکافات ظلم ظلم نکن که بر خود درو باز تکلیف خواهی نهاد و خویش در جات صدیقین آن است که در حق ظالم دعائے خیر کنی شاید که از برکت دعا